



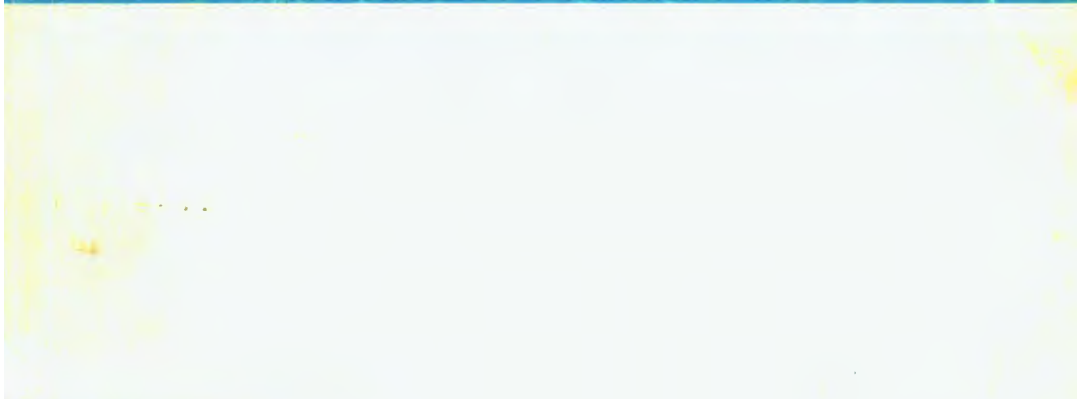
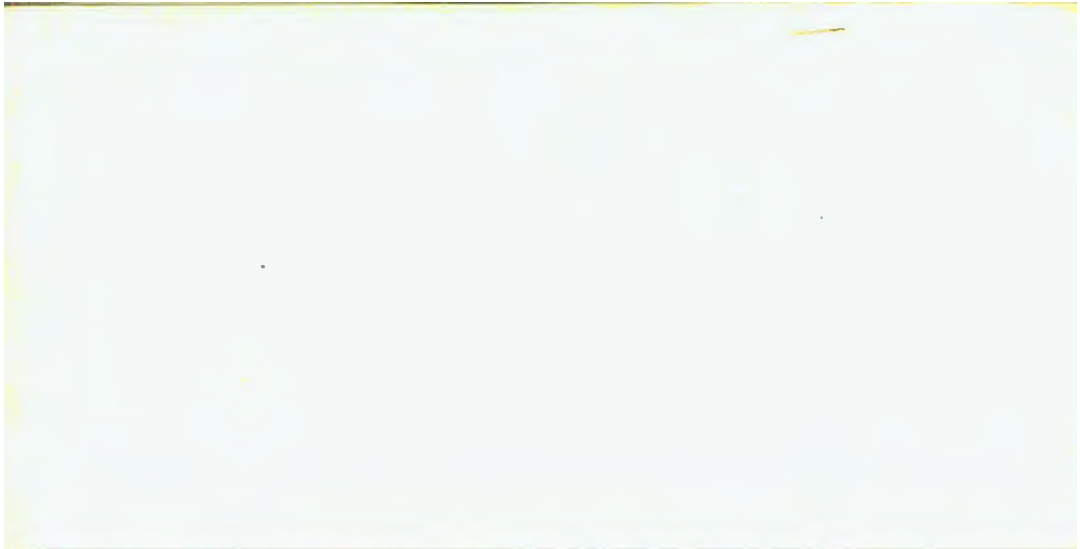
نقش پادشاهان ایران
در ادبیات پارسی



نوشته ف. م. فرزین

از انتشارات دانشگاه جندی شاپور

۱
۹



100
53

۶۵۸۲۶

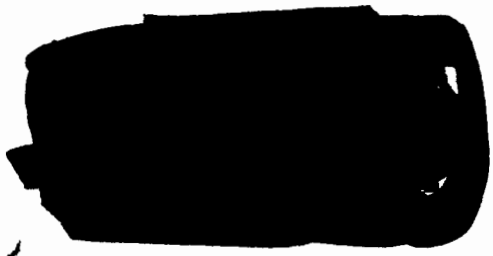
۵۵۶۸۵

PROPERTY
of
National Library and Archives
of Iran
کتابخانه ملی و اسناد
ایران



نقش پادشاهان ایران در ادبیات پارسی

۱۳۰۵
۱۳۰۶
۱۳۰۷
۱۳۰۸
۱۳۰۹
۱۳۱۰
۱۳۱۱
۱۳۱۲
۱۳۱۳
۱۳۱۴
۱۳۱۵
۱۳۱۶
۱۳۱۷
۱۳۱۸
۱۳۱۹
۱۳۲۰
۱۳۲۱
۱۳۲۲
۱۳۲۳
۱۳۲۴
۱۳۲۵
۱۳۲۶
۱۳۲۷
۱۳۲۸
۱۳۲۹
۱۳۳۰



نوشته ف. م. فرزین

از انتشارات دانشگاه جندی شاپور

فهرست مندوجات

صفحه

۷	پیش‌گفتار
۷	آفتاب‌ها در پس‌غبار قرون
۱۱	افروخته با ناروشنائی
۱۶	پناهگاه سخن
۱۸	فروغ شعر در خاوران
۲۴	خورشید آفرینان
۳۳	ستایشگری
۴۱	آفرین‌ها نثار شاه
۴۷	از چاه تا ماه
۵۳	پیروزه برنگین سلیمان
۵۸	بخت فرخنده فرجام
۶۱	گوهر باران
۶۷	فرهنگ در ایران امروز
۷۵	ماخذ

چار چیز است که در سنگ اگر جمع شود
لعل و یاقوت شود سنگ بدان خازانی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد
تربیت کردن مهر از فلک مینائی
با من این هر سه صفت هست ولی می‌باید
تربیت از تو که خورشید جهان آرائی
جلال عضد

پیش‌گفتار

در این موقع که ملت ایران با شور و هیجان فوق‌العاده بیست و پنجمین سده بنیان‌گذاری شاهنشاهی را در این سرزمین کهن سال و باستانی جشن می‌گیرد، و بمناسبت این ایام تاریخی پاک‌ترین و باشکوه‌ترین تجلیات شاه‌دوستی و میهن‌پرستی ایرانیان در سرتاسر کشور جلوه‌گر شده است، هر ایرانی آزاده‌ای کوشش میکند سهمی در این رویداد بزرگ تاریخ داشته باشد.

دانشگاه جندی‌شاپور، با الهام از نیت بزرگ شاهنشاه آریامهر، ضمن کوشش‌های دیگری که در بزرگداشت این جشن بکار بسته است با انتشار کتاب «نقش پادشاهان ایران در ادبیات پارسی» سعی کرده است نمونه‌هایی از خدمات و دل‌بستگی‌های پادشاهان ایران را نسبت به فرهنگ و ادب، گردآورده تقدیم هم‌میهنان ارجمند نماید.

بر کسی پوشیده نیست ادبیات گرانقدر ایران - که برترین و والاترین مایه افتخار ایران و ایرانی است و نام میهن ما را در جهان جاودانه بلندآوازه ساخته است - همواره به یمن همت و دانش دوستی و ادب‌پروری شاهان دانش‌گستر رنگ و رونق یافته تا به این عظمت و اعتلا رسیده است.

در تنظیم این کتاب قصد بر این بود هاست که گوشه‌هایی از تاریخ ادب ایران و نقش پادشاهان در بوجود آمدن آنها و همچنین نمونه‌هایی از تشویق‌ها و قدرشناسی‌های آنان نسبت به اهل فضل و ادب گردآوری شود تا دوستداران شعر و ادب تا اندازه‌ای از سهم پادشاهان در ایجاد و حفظ و حمایت گنجینه ادب پارسی آگاه گردند.

آنچه نیازی به توضیح ندارد و بر همگان آشکار است تحولی است که در عصر درخشان پهلوی در مورد تشویق و ترغیب اهل فضل بوجود آمده است، و همه به رأی‌العین می‌بینیم برخلاف گذشته که پادشاهی فردی را مورد حمایت قرار میداد و او را به شاعری بانویسندگی تشویق می‌کرد در این عصر برای پرورش استعدادها در همه کشور و حتی دورافتاده‌ترین روستاهای ایران از جمیع امکانات استفاده میشود و شرائطی فراهم میگردد که قدرت خلاقه دانشمندان و فضلا و نویسندگان و شاعران و بطور کلی همه هنرمندان پیوسته بارور و پرثمر باشد. تردیدی نیست که «نقش پادشاهان ایران در ادبیات پارسی» هر گاه بطور وسیع و همه‌جانبه مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد میبایست کتاب یا کتابهایی چند برابر مجموعه حاضر تدوین گردد زیرا ادب پارسی اقیانوس بزرگی است که دست یافتن بهممه کرانه‌های آن امری دشوار بلکه محال می‌نماید. این است که بعلت تنگی مجال بهمین مختصر بسنده شد تا در فرصت بیشتر بررسی وسیع تری انجام گیرد.

رئیس دانشگاه جندی شاپور

عباس جامعی

آفتاب هادرپس غبار قرون

تاریخ ایران با نام «شاه» آغاز می‌شود. ایرانیان از دورترین ایام شاه را پس از پروردگار مظهر موجودیت و ملیت خود میدانستند. میتوان گفت همه چیز برای مردم ایران در وجود شاه خلاصه میشده است.

از دوران هخامنشیان اسناد و مدارکی در دست است که ایرانیان شاه را نماینده اهورامزدا، مالک الرقاب، منبع مقررات و مصدر اوامر و نواهی و بخشنده امتیازات و افتخارات و داور نهائی در دادن پاداشها و کیفرها و فرمانده کل نیروهای زمینی و دریائی، رئیس کل تشکیلات کشوری و لشگری و رئیس مذهب میدانستند. ایرانیان سلطنت را موهبت الهی تلقی می‌کردند. در فرهنگ‌های «جهانگیری»، «رشیدی» و «برهان قاطع» ضمن تعاریفی که برای شاه ذکر شده نوشته شده است:

«شاه» به معنای اصل و خداوند باشد. چون پادشاهان نسبت به سایر مردم اصل و خداوند بوده‌اند. باین ترتیب آشکاراست که در هر يك از شئون مملکت، در هر رشته از رشته‌های ادب و هنر پادشاه چه نقش مهم و موثری داشته است.

چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام پادشاهان همواره بزرگترین حامیان و مشوقان نویسندگان و شاعران و هنرمندان بوده‌اند.

در زمینه ادبیات قبل از اسلام با این که تقریباً آثار علمی و ادبی آن دوره بواسطه طول زمان و آشوب جهان از بین رفته است باز هم از سنگ نبشته‌ها و جزئی آثاری که باقیمانده می‌توان به توجه پادشاهان درگسترش ادب و فرهنگ پی برد.

« هر میپوس از میری » که در قرن سوم پیش از میلاد مسیح می‌زیسته و با هخامنشیان هم‌زمان بوده از آثار ادبی ایران در آن دوره یاد کرده است.

« کتزیاس یونانی » پزشک دربار اردشیر در کتابی که راجع به ایران تألیف کرده است از روزنامه‌هایی در دربار ایران صحبت میدارد، و معلوم میشود که در آن هنگام وقایع و حوادث را در روزنامه‌های مخصوص درباری ثبت می‌کرده‌اند.

گرنفون نیز در کتاب معروف خود موسوم به « پرورش کوروش » از وجود مدارس و تعلیم و تربیت در ایران قدیم بحث نموده‌است.

در تورات سخن از تاریخنامه‌های درباری ایران رفته و آشکارا از آنها یاد شده است.^۱

در کتابهای تاریخی و ادبی قرون نخستین تسلط اعراب مانند تاریخ طبری و مسعودی و حمزه اصفهانی و کتاب الفهرست و تألیف دیگران از کتاب‌های قدیم ایران نام برده شده است.

کتابهای مذهبی دوره هخامنشیان در نتیجه استیلای اسکندر و نفوذ یونان و صدسال حکومت سلوکی‌ها

تقریباً از میان رفت و سلاطین اشکانی اگرچه در زنده کردن زبان و آثار از دست رفته ایران سعی بسیار بکار بردند ولی چون زبان و عادات یونانی هم در دربار آنان تا اندازه‌ای روتق داشت کمتر نتیجه گرفتند.

«بلاش» آخرین پادشاه آن سلسله برای زنده‌ساختن کتاب اوستا اقدام کرد و بعدها - همانطور که مشهور است - به فرمان اردشیر بابکان بار دیگر اوستا را فراهم آورده و تألیف کردند.

بموجب نوشته‌های همین اوستائی که امروز در دست ماست، در ایران باستان کتابهای زیاد و هم‌چنین مدارس و آموزگاران بسیار وجود داشته است.

وجود سنگ‌نشته‌های متعدد حکایت از این می‌کند که پادشاهان در آن دوره تا چه اندازه به ثبت و ضبط مسایل اهمیت میداده‌اند و آنان که به نوشتن مطالب بر روی سنگ را تا این اندازه مهم میدانستند محال است که نوشتن بر کاغذ یا پوست، مورد علاقه آنان نبوده باشد. در بیستون و الوند و استخر و شوش و آسیای صغیر و مصر به فرمان پادشاهان هخامنشی بخط میخی بر سنگ مطالبی نوشته شده مشتمل بر نام شاهان و ذکر خاندان و شرح کشورها و پیروزیهایی که بدست آمده و ستایش یزدان و نفرین بر دروغ و ناپاکی.

تنها سنگ‌نشته داریوش در بیستون چهار صد و بیست سطر است و هر سطر دارای چهل و پنج حرف و هر حرف از سه تا پنج علامت میخی تشکیل شده که تقریباً هفتاد و پنج هزار علامت میخی میشود.

گاتها یا سرودهای مقدسی که حزئی از کتاب «یسناي اوستا» است از حیث ترکیب و شیوه کتابت متعلق به زمان قدیم‌تری بوده و این نشان دهنده آنست که حتی

در روزگار زرتشت وسعت زبان تا چه اندازه بوده است.^۱
 اوستای فعلی مرکب است از پنج کتاب: وندیداد -
 یسناها - پشتها - خرده اوستا - ویسپرد . که جملگی
 حاوی نیایش و سپاس اهورامزدا خدای بزرگ و بی همتا،
 و فرشتگان و ستایش پاکی و راستی و درستکاری و
 کار و کوشش . همچنین نکوهش اهریمنان و دروغ و
 خیانت و فریب.

قسمت اعظم اوستا شامل اوامر و احکام و اذکار
 مذهبی است و در بخش هائی نیز اخباری از تاریخ و
 داستان و روایت دارد.

بعضی قسمت های اوستا دارای جنبه های ادبی است
 و جملات بلیغ و رسا و شیوایی در ستایش پروردگار و
 توصیف طبیعت در آن مشاهده میشود.

قسمت هائی از اوستا منظوم و مقفی است . گاتها
 که قدیمی ترین قسمت های اوستاست دارای نظم و ترتیب
 شگفت انگیزی است و همه همانطور باقیمانده است .
 سراسر گاتها سرود و مناجات و اشعار خلاق است
 و لطیف ترین احساسات دینی آن روزگار را حکایت
 می کند.

تألیفات یونانی و عبری که از روزگار هخامنشیان
 باقیمانده است نیز حاکی است که وقایع نگاری در دربار
 پادشاهان ایران معمول بوده و کتابهای گوناگونی بفرمان
 پادشاهان نوشته شده است.

افروخته با نارسائى

علاقه پادشاهان ساسانى به گسترش دانش به اندازه‌اى بود كه كسانى را مأمور مى كردند تا هر كتاب سودمندی در ممالك ديگر وجود دارد به ايران بياورند و ترجمه كنند و در دسترس مردم بگذارند.

عبدالله بن مقفع نوشته است:

« هنگامي كه برزويه پزشك كتاب كليله و دمنه را از هند به ايران آورد خسرو انوشيروان بسيار خرسند شد و مجلس جشن برپا كرد و فرمان داد گويندگان و سخنوران هريك براي اين مجلس جشن چيزى بسرايند.»
همچنين نوشته اند :

« در ايام نوروز در حضور پادشاه تغنيات بهاري و خواندن شعر مخصوصاً داستانهاي پهلواني و سرودهاي خسرواني مرسوم بود»^۱.

و نيز بموجب روايت «ابن خردادبه» باربد خواننده و نوازنده معروف دربار خسرو پرويز در مجلس شاه اشعاري در شرح پروزيها و ستايش شاهنشاه ميخواند كه نمونه يك سرود آن در اينجا نقل مي شود :

قيصر ماه ماندا خاقان خورشيد آن من خدای ابرماند کامغاران
كه خواهند ماه پوشنهك خواهند خورشيد

كه ترجمه آن بفارسي چنين مي شود :

قيصر بهماه مانند است و خاقان به خورشيد آن سرور من در كامگاري همچون ابراست

چون بخواهد ماه را می‌پوشاند و اگر بخواهد خورشید را ۱۰

از بعضی اشعاری که در توصیف آتشکده‌ها سروده شده میتوان به دانش پروری شاهنشاهان ساسانی پی برد. قطعه‌ای که در زیر نقل می‌شود سرود آتشکده کرکوی سیستان است:

عالمگیر بادهوش گرشاسب	افروخته با ناروشنائی
نسوسر کند می نوش	همی پر است از جوش
که دیروز و دیشب گذشت	همیشه نیکی کن و نیکو کار باش
به آفرین - شاهی	شاه - خدایگانا

معروف است که بهرام گور شاهنشاه ساسانی علاوه بر دانش دوستی و ادب پروری خود نیز شعر می‌گفت. حتی بعضی از محققین ساختن قافیه را باونسبت داده و گفته‌اند وزن حماسی را که بعد ها فردوسی برای سرودن شاهنامه آن را بکار برد از اختراعات بهرام گور است. ظاهراً این شعر را که بعضی تذکره نویسان بعد از اسلام از اشعار مربوط به دوره ساسانی نقل کرده‌اند از بهرام گور است و دور نیست که قدیمی‌ترین شعر پارسی باشد.

شعر چنین است :

هژرا به گیتی انوشه بدی جهان را بیدار تو شه بدی^۲

در اینجا به عده‌ای از کتابهای دوره ساسانی که بدون تردید با تشویق و ترغیب شه‌ریاران آن دوره

۱ - نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان شماره ۱ سال پنجم.

۲ - تاریخ ایران باستان

نوشته شده اشاره می‌کنیم . قبل از این که نام کتاب‌ها را نقل کنیم بهتر است اشاره شود شواهد و مدارکی موجود است که ادبیات ایران در دوره ساسانیان بخصوص در اواخر فرمانروائی پادشاهان آن دودمان رونق فوق‌العاده‌ای داشته است و کتابهای بسیاری در زمینه های اخلاقی ، مذهبی ، اجتماعی ، تاریخی و حماسی و حکایت‌های پهلوانی در آن دوره نوشته است.

بسیاری از آن کتابها به قرون سوم و چهارم هجری نیز رسیده ولی بعداً از بین رفته است.

بسیاری دیگر نیز در همان آغاز تسلط اعراب بزبان عربی ترجمه شده و نمونه عربی آن در دست است . شك نیست که ادب و فرهنگ آن دوره با تسلط اعراب ناگهان از میان نرفته و نابود نشده بلکه بعلت تغییر خط و زبان بتدریج از وسعت و رونق آن کاسته شده و کم کم از بین رفته است.

حتی میتوان تصور کرد که در قرون اولیه بعد از انقراض ساسانیان هنوز کسانی بوده‌اند که به زبان پهلوی کتابهایی نوشته‌اند.

بهر حال آنچه از آن روزگار باقیمانده ، هر چند اندک باشد ، از لحاظ کیفیت دارای ارزش و اعتبار فوق‌العاده است.

در کتاب الفهرست که مؤلف آن ابوالفرج محمدبن اسحق بغدادی معروف به ابن ندیم است و در حدود سال ۳۷۷ هجری قمری نگارش یافته نام چندین کتاب از روزگار ساسانیان ذکر شده است. ابن ندیم نوشته است که این کتابها تا زمان او از زبان پهلوی به عربی باز گردانده شده است . نام کتابها عبارتست از:

اندرز خسرو به هرمنز

اندرز اردشیر به شاپور
نامه خسرو به مرزبان
اندرز های انوشیروان به خویشان خود
نامه انوشیروان به بزرگان مملکت
هزارستان
قصه بهرام چوبینه
سندبادنامه
رستم و اسفندیار
بنیان دخت
شهروراز و پرویز
بهرامدخت
اروند
خرس و روباه
بهرام ونرسی
دارا و بت‌زربین

هم‌چنین يك کتاب تاریخی از شرح احوال پادشاهان ایران و آئین کشور داری و فنون آن زمان که گویا نامش «تاج‌نامه» بوده تا سیصد سال پس از هجوم اعراب در پارس دیده شده است.^۱

کتابهایی دیگر نیز بوده که ابن ندیم از آنها نام نبرده ولی بدون شك وجود داشته، از آنجمله است ویس و رامین - خسرو و شیرین - بیژن و منیژه ... کتاب «دینکرت» یا مجموعه مسائل مذهبی زرتشت که گویا ۱۹ جلد بوده ولی بیش از دو جلد آن باقی نمانده است.

کتاب «بندھشن» یا «بنیاد آفرینش» در مورد خلقت جهان، و آب و خاک و آتش و باد و انسان و

جانوران و طبقات هفتگانه آسمان و ستارگان و فرشتگان و اهریمن و مخلوقات که توسط اهریمن آفریده شده از کتابهای معروف دوره ساسانی بوده است.

کتاب « مینوخرد » که تقریباً دارای یازده هزار واژه پهلوی است و در آن بسیاری از مسائل مذهبی مورد پرسش و پاسخ قرار گرفته است.

کتابی بنام « شکند گمانیک و بیچار » که آن را « گفتار گمان شکن » ترجمه کرده‌اند و در دوره ساسانیان وجود داشته که موضوع آن اثبات آئین دین زرتشت بود. این کتاب توسط ادوارد ویلیام وست^۱ بزبان انگلیسی ترجمه شده است.

« شایست و ناشایست » نیز نام کتابی است که در زمینه اعمال خوب و بد و گناهان نوشته شده است.

گاهنامک نام کتاب معروفی است که در تاریخ مسعودی باین شرح از آن یاد شده است:

« پارسیان را کتابی است که آن را گاهنامه گویند و در آن مراتب دولتی ایرانیان ثبت است و عدد آن مراتب به ششصد می‌رسد ».

« نامه تنسر » اندرزنامه‌ای است که مرد بزرگواری در دوره اردشیر بابکان بنام « بهرام خورزاد » به گشتاسب شاه پادشاه تبرستان نوشته و او را به دولتخواهی و فرمانبرداری از اردشیر تشویق کرده است. اگر چه متن پهلوی نامه تنسر از میان رفته ولی متن فارسی آن موجود است.^۲ هنوز کتاب‌های دیگری را از قبیل زات اسپارام - ارداویر افنامه داتیستان وینیک - جاماسب‌نامه - بهمن‌یشت پهلوی نامه منوچهر و ... و ... را می‌توان نام برد که نمودار فرهنگ پروری شاهنشاهان بزرگ ایرانست.

۱ - ادوارد ویلیام وست خاورشناس انگلیسی (۱۸۲۴-۱۹۰۵)

۲ - سبک‌شناسی بهار جلد اول

چندان که وضع آثار ادبی در دوره پیش از اسلام در غبار قرون محو و تاریک بنظر میرسد، دوره بعد از اسلام کاملاً درخشان و روشن است. در این هزار و اندی سال دربار اکثریت قریب به اتفاق پادشاهان ایران محل اجتماع شاعران، فضلا، دانشمندان و موسیقی دانان بوده است. بدون تردید نود در صد آثار نظم و نثر کشور ما - که یکی از عظیم ترین گنجینه های ادبی جهان است - یا به تشویق یا به توصیه و یا به راهنمایی و دستور پادشاهان ایران تدوین و تنظیم گردیده است. برای اینکه تأثیر پادشاهان وطن ما و نقش آنان در آفرینش و گسترش آثار ادبی روشنتر شود کافی است نکته ای در باره زبانی که امروز آن صحبت می کنیم نوشته شود.

میدانیم زبان پهلوی با تسلط اعراب از رونق افتاد و الفبای عربی نیز جانشین خط پهلوی شد. در مدت دوست سال جزعه ای معدود وانگشت شمار از دانشمندان ایرانی - که از زبان و خط پهلوی استفاده میکردند - بقیه مردم اجباراً به آموختن خط و زبان عربی پرداختند و به آن خو گرفتند.

تنها مردم خراسان و ماوراء النهر و نواحی شرقی ایران بعلت دور بودن از نفوذ اعراب، ملیت و زبان خود را حفظ کردند.

زبانی که ما امروز به آن صحبت میکنیم زبانی است که به اراده تاجداران ایران و به همت و کوشش شاعران و نویسندگان وادبا، در دربار و درگاه سلاطین این سرزمین نضج و رونق یافته و نام دری یا درباری بخود گرفته و به پارسی دری معروف گردیده و زبان رسمی و علمی و ادبی مملکت شده است.

سلسله های ایرانی مانند صفاریان و سامانیان در آغاز تسلط اعراب برای نگهداری زبان فارسی بسیار کوشش کردند و دربار آنان پناهگاهی برای حفظ و حمایت زبان پارسی بود.

شاعران و نویسندگان به تشویق امراء این سلسله ها به ترویج زبان فارسی پرداختند.

فروغ شعر در خاوران

شهر بخارا و نیشابور در زمان پادشاهان سامانی مجمع و محل گرد آمدن شاعران و نویسندگان و دربار امیران این سلسله کعبه آمال هنرمندان و عالمان و فضلا و شاعران و نویسندگان بوده است.

پادشاهان سامانی با انتخاب مردان فاضل و دانا و پاکدل به وزارت، بزرگترین خدمت را به جامعه ادبی و هنری ایران انجام میداده‌اند.

نصر بن احمد سامانی بزرگترین مشوق شاعران و نویسندگان بخصوص رودکی «استاد شاعران جهان» بوده است.

همین پادشاه، رودکی را به نظم «کلیله و دمنه» واداشت.

تشویق و تأیید پادشاهان سامانی باعث شد که در دوره فرمانروائی آنان شاعران بزرگ و دانشمندی ظهور کردند.

در دوره امیران صفاری، گویندگانی چون محمد بن وصیف و حنظله بادغیسی و ابوالعباس مروزی و فیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی بودند که متأسفانه تنها نام و چند بیت از آثارشان به زمان ما رسیده و مطلب قابل ملاحظه‌ای که بتوان در این زمینه به آن تکیه کرد وجود ندارد.

اما تقریباً قدیمی‌ترین سندی که حاکی از روابط

بسیار صمیمانه پادشاهان با شاعران باشد از دوران امیری امیر نصر سامانی (۳۰۱ تا ۳۳۰) هجری قمری باقیمانده است که از چندین جهت قابل ملاحظه و مطالعه است. از مطالعه این سند و هم‌چنین داستان شورانگیز راه یافتن فرخی بدربار امیر چغانیان و سلطان محمود غزنوی در می‌یابیم که پادشاهان بزرگ ایران چگونه و تا چه درجه‌ای فضلا و شاعران و نویسندگان را گرامی می‌داشتند، بطوری که میتوان گفت دربار پادشاهان اصولاً تنها مکانی بود که شاعر می‌توانست آثار خود را در آنجا عرضه کند و ارائه دهد و هرگز جای دیگری برای اینکار وجود نداشت.

هم‌چنین می‌بینیم که چگونه بیشتر اوقات پادشاهان در مصاحبت شاعران و اهل فضل می‌گذشت و چگونه شاه و شاعر در یکدیگر نفوذ کلام داشتند. رودکی نمونه درخشان این نفوذ کلام است:

داستان معروف امیر نصر ورودکی را همه میدانند اما تا اصل داستان، آنگونه که نظامی عروضی وصف می‌کند و دقایق واقعه را نشان میدهد، خواننده نشود و خواننده بر جزئیات امر واقف نگردد لطف داستان معلوم نخواهد شد.

متن نظامی عروضی را نیز برای پرهیز از طول کلام خلاصه میکنیم. درعین حال دقت کافی برای رعایت امانت بکار می‌بریم.

... « نصر بن احمد - که اوج دولت سامانیان ایام پادشاهی او بود - اسباب تمتع در غایت ساختگی داشت، خزائن آراسته و لشکر جرار و بندگان فرمانبردار. ^۱ زمستان په دارالمک بخارا مقام کردی تابستان به

سمرقند رفتی یا بشهری از شهرهای خراسان مگر يك سال
که نوبت هرات بود به فصل بهار به « باد غیس » بود که
خرم ترین چراخورهای خراسان است.

شاه و لشگر از بهار و تابستان برخوردار تمام
یافتند، مهرگان دیر کشید، سرما قوت نکرد. انگور در
غایت شیرینی رسید. زمستان هم آنجا مقام کردند. فصلی
گذشت در غایت خوشی چون بهار درآمد امیر نصر
همچنان فصل به فصل همی انداخت تا چهار سال براین
برآمد.

زیرا که صمیم دولت سامانیان بود، جهان آباد و
ملك بی خصم، لشگر فرمانبردار، روزگار مساعد و
بخت موافق.

با اینهمه همراهان ملول گشتند و آرزوی خان و
مان برخاست. پادشاه را ساکن دیدند، هوای هری در
سر و عشق هری درد!

در اثنای سخن هری را به بهشت عدن مانند کردی
بلکه بر بهشت ترجیح نهادی از بهار چین زیادت آوردی.
دانستند سر آن دارد که تابستان نیز آنجا باشد.

پس سران لشگر و مهتران ملك بنزد استاد ابو عبدالله
رودکی رفتند. از ندما پادشاه هیچکس محتشم تر و
مقبول تر از او نبود. گفتند پنجهزار دینار ترا خدمت
کنیم که پادشاه ازین خاک حرکت کند، که دلهای ما
آرزوی فرزند همی برد و جان ما از اشتیاق بخارا همی
برآید.

رودکی قبول کرد، که نبض امیر بگرفته بود و
مزاج او شناخته، دانست که به نثر با او در نگیرد روی
به نظم آورد.

قصیده‌ای بگفت و بوقتی که امیر صبوح کرده بود

در آمد ، بجای خویش بنشست . چون مطربان فروداشتند
او چنگ بر گرفت و در پرده عشاق این قصیده آغاز کرد.

بوی یار مهربان آید همی
زیر بایم پرنیان آید همی
خنک ما را تا میان آید همی
میر زی تو شادمان آید همی
ماه ، سوی آسمان آید همی
سرو سوی بوستان آید همی

بوی جوی مولیان آید همی
ریگ آموی و درشتی راه او
آب جیحون از نشاط روی دوست
ای بخارا ! شاد باش و دیر زی
میر ، ماه است و بخارا آسمان
میر سرو است و بخارا بوستان

چون رودکی به این بیت رسید امیر از تخت فرود
آمد و بی موزه پای در رکاب خنگ نوبتی آورد و روی
به بخارا نهاد و عنان تا بخارا راهیچ جای باز نگرفت ...
گویند چون در این نوبت رودکی به سمرقند رسید
چهارصد شتر زیر بنه او بود و الحق آن بزرگ بدین
تجمل ارزانی بود.»

همانطور که وعده کردیم داستان ورود فرخی به
دربار امیر چغانیان که تقریباً در حدود هفتاد سال پس از
داستان رودکی اتفاق افتاده است در عین شیرینی و
دلپذیری خود نمونه‌ای است از ادب دوستی و توجه و
عنایت پادشاهان نسبت به شاعران .
فرخی با آن طبع سرشار و ذوق لطیف ، در آغاز
زندگانی بسیار سختی داشت.

در خدمت دهقانی کار میکرد و در سال سه خروار
گندم و صد درم سیم میگرفت و این مقدار ناچیز کفاف
زندگی او را - که زن نیز گرفته بود - نمیداد .

وقتی شنید که امیر ابوالمظفر چغانی از ملوک چغانیان
مردی ادب دوست است و شاعران را گرامی میدارد
ابتدا به حضور عمید اسعد که کدخدای امیر چغانیان
بود رسید و قصیده‌ای به این شرح بخواند که جمیع سخن

شناسان به اتفاق معتقدند تا کنون کسی در مدح خود سخن به این زیبایی نسوده است.

نه حله‌ای کز آب مروارید گزند با کاروان حله بر فتم ز سیستان باحله‌ای بریشم ترکیب او سخن هر تار آن به رنج بر آورده از ضمیر از هر صنایعی که بخواهی در او اثر نه حله‌ای کز آتش او را بود زیان	با حله‌ای تنبیده زدل بافته زجان با حله‌ای نگارگر نقش او زبان هر پود آن به جهد جدا کرده از روان وز هر بدایعی که بخواهی بر او نشان نه حله‌ای کز آتش او را بود زیان
--	--

عمید اسعد از لباس و دستار و کفش مندرس او و شعرش - که در آسمان هفتم بود - حیرت کرد بر سبیل امتحان گفت:

امیر به داغگاه است من پیش او میروم ترا با خود
میبرم داغگاه عظیم خوش جائی است . جهانی در جهانی
سبزه بینی ... پس وصف داغگاه بتمامی بر فرخی باز گفت
و از او خواست قصیده‌ای در وصف داغگاه بسراید.
فرخی همان شب قصیده‌ای سرود و روز دیگر باین شرح بر عمید اسعد فرو خواند :

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار خاک را چون ناف آهوشک زاید بی قیاس دوش ، وقت صبحدم بوی بهار آورد یار باد گوئی مشک سوده دارد اندر آستین نسترن لؤلوی بیضا دارد اندر مرسله تا بر آمد جامهای سرخ مل بر شاخ گل باغ بوقلمون لباس و شاخ بوقلمون نمای راست پنداری که خلعت های رنگین یافتند داغگاه شهریار اکنون چنان خرم بود سبزه اندر سبزه بینی چون سپهر اندر سپهر هر کجا خیمه‌ست خفته عاشقی با دوست‌مست بر در پرده سرای خسرو پیروز بخت بر کشیده آتشی چون مطرد دیبای زر	پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار بید را چون پر طوطی برگ روید بیشمار حبذا باد شمال و خرما بسوی بهار باغ گوئی لعبتان جلوه دارد بر کنار ارغوان لعل بدخشی دارد اندر گوشوار پنجه های دست مردم سرفرو کرد از چنار آب مروارید گون و ابر مروارید واز باغهای پرنگار از داغگاه شهریار کاندرو از خرمی خیمه بماند روزگار خیمه اندر خیمه، چون سیمین حصار اندر حصار هر کجا سبزه‌ست شادان یاری از دیدار یار از پی داغ آتشی افروخته خورشید وار گرم چون طبع جوان وزرد چون زرعیار..
---	---

نقل تمام قصیده به درازا خواهد کشید . خواهجه
عمید اسعد چون این قصیده بشنید حیران فرماند که

هرگز سخنی مثل آن نشنیده بود. جمله کارها گذاشت و فرخی را برنشاند و روی بر امیر نهاد... آفتاب زرد پیش امیر آمد و گفت:

— ای خداوند ترا شاعری آورده‌ام که تا دقیقی روی در نقاب خاک کشیده است کسی مثل او ندیده است. و حکایت کرد آنچه رفته بود.

پس امیر فرخی را بار داد. فرخی چون در آمد خدمت کرد، امیر دست داد و جای نیکو نامزد کرد و بپرسید و بنواختش، و بعاطفت خویش امیدوارش گردانید، و چون شراب دوری چند در گذشت. فرخی برخاست و به آوازی حزین و خوش این قصیده برخواند:

با کاروان حله برفتم ز سیستان ...

چون تمام برخواند، امیر شعرشناس بود و نیز شعر گفتی، از این قصیده بسیار شگفتی‌ها نمود.

عمید اسعد گفت: باش ای خداوند تا بهتر بینی. پس فرخی برخاست و آن قصیده داغگاه برخواند امیر حیرت آورد. پس در آن حیرت روی به فرخی آورد و گفت هزار سر کره آوردند همه روی سپید و چهار دست و پای سپید خنلی و گفت «چندانکه بتوانی گرفت بگیر. ترا باشد!»

دیگر روز امیر فرخی را بار داد و بنواخت. چهل و دو کره که گرفته بود بکسان او سپرد فرخی را اسب با ساخته خاص فرمود دوخیمه و سه استر و پنج سر برده و جامه پوشیدنی و گستردنی، و کار فرخی در خدمت او عالی شد و تجملی تمام ساخت. پس به خدمت سلطان یمین الدوله محمود غزنوی رفت. و در دستگاه بزرگ و دربار او نیز درخشید.

خورشید آفرینان

دوران پادشاهی غزنویان یکی از شکوفان ترین دوران ادبیات پارسی است.

نوشته‌اند در آن روزگار شهر غزنین مرکز علوم و ادبیات بود و نویسندگان و شاعران بزرگ از چهار سوی کشور به غزنین روی می‌آوردند.

سلطان محمود غزنوی که خود پیارسی شعر میگفت نزدیک به چهار صد شاعر در دربار خود گرد آورده بود. با اینکه نوشته‌اند سلطان محمود شاعر پروری را به تقلید از پادشاهان سامانی پیشه خود ساخته بود با اینحال توجه و تأثیر او در ادبیات آن دوره بسیار قابل ملاحظه است. تشویق‌ها و بخشش‌های او به شاعران، فوق‌العاده و کم نظیر بوده است.

فرخی سیستانی که پس از رسیدن به دربار امیر چغانیان روی به دربار محمود غزنوی نهاد، در قصیده‌ای خطاب به درباریان و ندیمان سلطان محمود، مراتب لطف و عنایت پادشاه رانسبت به خویش بدینگونه وصف میکند:^۱

نام من داشت روز و شب به زبان
باز جستی مرا زمان به زمان
گاه گفتمی بیا و شعر بخوان
به ثنا یافتم همی احسان
نام من بر زمین دهان به دهان
زر بداده است شاه زرافشان «
اسب داده است خسرو ایران «

شاه گیتی مرا گرامی داشت
باز خواندی مرا ز وقت به وقت
گاه گفتمی بیاو، رود بزن
به غزل یافتم همی احسنت
من ز شادی بر آسمان برین
این همی گفتم: « فرخی را دوش
آن همی گفتم: « فرخی رادی

نوبهار شکفته بود مرا که هر آن را نبود بیم خزان
 باغها داشتیم پر از گل سرخ دشت ها پر شقایق نعمان
 در چپ و راست سوسن و خیری وز پس و پیش نرگس و ریحان

همین چند بیت - که از قصیده بلندی نقل گردید ،
 نمایشگر موقعیت و مقام و ارزش شاعر در دربار سلطان
 محمود است و گوینده‌ای که چندی پیش جامه برای
 پوشیدن نداشته و عمید اسعد کدخدای چغانیان از این که
 او را با آن جامه ژنده نزد امیر ببرد شرم داشته اینک در
 دربار سلطان محمود از باغهای پر گل و دشتهای پر شقایق
 که بعنوان جایزه دریافت داشته یاد می کند و از اینکه از
 هم صحبتی دایمی با پادشاه بهره مند گردیده است با افتخار
 یاد می نماید.

فرخی در قصیده‌ای دیگر نوازش‌ها و محبت‌ها و
 تشویق‌های سلطان محمود را نسبت بخویش بدین گونه
 بازگو کرده است :

ای آنکه همی قصه من پرسی هموار گوئی که چگونه‌ست بر شاه ترا کار
 چیزیکه همی دانی بیهوده چه پرسی گفتار چه باید که همی دانی کردار
 کاری است مرا نیکو، حالی است مرا خوب با لهو و لعب جفتم و با کام و هوا یار
 از فضل خداوند و خداوندی سلطان امروز من از دی به وامسال من از پار
 یا ضیعت آبادم و با خانه آباد با نعمت بسیارم و با آلت بسیار
 هم با رمه اسیم ، هم با گله میش هم با صنم چینم هم با بت فرخار
 ساز سفرم هست و نوای حضم هست اسبان سبکبار و ستوران گرانبار
 از ساز ، مرا خیمه چوکاشانه مانی از فرش مرا خیمه چو بتخانه فرخار
 میران و بزرگان جهان را حسد آید زین نعمت وزین آلت وزین کار وازین بار
 محسود بزرگان شدم از خدمت محمود خدمتگر محمود چنین باید هموار
 با موکبیاں جویم در موکب او جای با مجلسیان یابم در مجلس او بار
 دوبار نه ده بارنه صد بار فزون کرد در دامن من بخشش او بدره و دینار

بطوری که ملاحظه میشود فرخی در این قصیده از
 موقعیت خاص خود در دربار محمود و اینکه حتی
 امیران و بزرگان بحال و وضع او حسادت میورزیده‌اند

سخن میگوید و از رمه های اسب و گله های میش و فرش
های رنگین و خیمه های گوناگون صحبت میدارد.

در همین قصیده حسادت دشمنان و اوج مقام و تقرب
خود را در دستگاه سلطان بدین طرز دلکش بیان میکند :

دشمن که بر این ابلق رهوار مرا دید بی صبر شد و کرد غم خویش پدیدار
گفتا که به میران و به سرهنگان مانی امروز کلاه و کمرت باید ناچار !

نکته اینست که بقول فرخی این تشویقها و نوازشها
وصله ها و جایزه ها یکبار و دوبار نبود بلکه ده بار و صد بار
و در هر مجلس و هر نشست و هر بزم انجام میشده و
آشکاراست که این تشویقها چگونه شاعر را به کار
خویش امیدوار میکرده و به او آسایش خیال و فرصت
کار و کوشش بیشتر میداده است.

دریغ است اگر از قصیده دلپذیر دیگری که فرخی
در بزرگداشت و تکریم پادشاه سروده و از عنایات او یاد
کرده ، چند بیتنی نیاوریم :

فرخی می گوید :

همه چیز من و اقبال من از دولت تست سیزده سال است امسال و فزون خواهد شد
تا تو اندر سفری با تو من اندر سفرم
تا تو اندر حضری من به حضریش توام
چند سال است که پیوسته درین خاکی درم
این، بدان گفتم، تا خلق بدانند که من
شاعرم لیکن با محتشمان سر به سرم
یار من محتشمانند و مرا شاعر نام
خدمت فرخ تو برد به خورشید سرم
که من ای شاه بدین درگه معمور درم

آشکاراست سلطان محمود از میان چهارصد شاعر
که در دربار او گرد می آمدند تنها به فرخی نمی پرداخته
بلکه نوازش و عنایت او شامل حال همه آنان می بوده -
چنانکه اشاره خواهیم کرد - وفی المثل خواهیم دید که
وضع عنصری به مراتب بهتر از فرخی بوده است!

بسیاری از پادشاهان نه تنها خود مشوق شاعران بوده‌اند. و نه تنها دربار آنان محل تجمع شاعران و نویسندگان و فضلا بود بلکه در تاریخ ادبیات ایران می‌بینیم که بسیاری از شاعران بزرگ کشور ما بخصوص در قرون چهارم و پنجم و ششم و هفتم اصولاً دست‌پروردگان پادشاهان بوده‌اند و زندگانی آنان از خزانه پادشاه تأمین می‌شده است.

بسیاری از شاعران، ندیم و هم‌صحبت پادشاه بوده‌اند و در سفر و حضر همه‌جا در کنار سلطان بسر می‌بردند. اصولاً در دوره‌های شاعری يك حرفه دیوانی و درباری بوده و اگر در دوره‌ای بعضی شاعران مستقیماً به دربار راه نداشتند، از طریق وزیران دانش دوست و سخن شناس هنر خود را به سمع پادشاه می‌رساندند. میل و رغبت پادشاهان به هم‌صحبتی با شاعران گاه به آن حد می‌رسید که دو پادشاه بر سر حمایت از شاعری با مبادله شعر به نزاع بر می‌خواستند.

تأثیر سخن شاعران در پادشاهان گاه به حدی بود که شه‌ریاران کشور گشا با وجود وظایف خطیر سلطنت و مملکت‌داری، خود نیز به شاعری می‌پرداختند.

عده پادشاهان شاعر در تاریخ ادبیات ایران قابل ملاحظه است و احترام و تعظیم و تکریم بعضی از پادشاهان نسبت به اهل فضل و ادب به راستی شگفت‌آور است.

شاعران بسیاری را می‌شناسیم که حتی نام و تخلص شاعری‌شان را از پادشاهان دریافت داشته‌اند یا تخلص خود را از نام پادشاه گرفته‌اند.

منوچهری تخلص خود را از منوچهر بن قابوس

و شمگیر^۱ گرفته و امیر معزی (که نام اصلی اش برهانی بوده) لقب امیر معزی را از ملکشاه سلجوقی دریافت داشته زیرا که ملکشاه خود لقب معزالدین والدنیا داشته و پیداست که ارج و قرب مقام شاعر تا چه حد در نزد سلطان بالا بوده که شاه نام خود را نیز به شاعر مرحمت کرده است.^۲

خاقانی نیز لقب خود را از خاقان اکبر منوچهر بن فریدون شیروانشاه گرفته^۳، یا سعدی تخلص خود را از نام اتابک سعدبن زنگی برگزیده است^۴ و همه این مراتب نمونه‌های ارزنده و درخشانی است که رابطه شاه و شاعر را در طول تاریخ ادب و فرهنگ سرزمین کهن سال ایران نشان میدهد.

در اینجا بی‌مناسبت نیست داستان شورانگیز بدیبه سرائی عنصری و توجهات و بخشش‌های سلطان محمود را به اختصار از قول نظامی عروضی بیاوریم.

« عشقی که سلطان یمین‌الدوله محمود را بر ایاز ترک بوده است معروف است و مشهور. زیرا که خردمند بود و از نادرات زمانه خویش.

سلطان یمین‌الدوله مردی دین‌دار و متقی و هرگز از شارع شرع و منهاج حریت قدمی عدول نکرده بود. شبی در مجلس عشرت به زلف ایاز نگرست عنبری دید بر روی ماه، غلطان و سنبلی دید بر چهره آفتاب پیچان. ترسید که سپاه صبر او با لشگر زلفین ایاز بر نیاید کارد بر کشید و بدست ایاز داد که: بگیر و زلفین خویش را ببر!

ایاز خدمت کرد و کارد از دست او بستند و گفت:

۱ - دیوان منوچهری - تصحیح دبیرسیاسی ۲ - چهار مقاله

۳ - دیوان خاقانی ۴ - کلیات سعدی تصحیح فروغی

از کجا بیرم ؟

سلطان گفت : از نیمه.

ایاز زلف دوتو کرد و خدمت بجای آورد و هر دو زلف خویش را برید و پیش محمود نهاد. خود این فرمانبرداری سبب تحسین دیگر شد . محمود زر و جواهر خواست و افزون از رسم معهود و عادت ایاز را بخشش کرد و از غایت مستی در خواب رفت.

چون نسیم سحرگاهی بروزید از خواب برآمد آنچه کرده بود یادش آمد . ایاز را بخواند و آن زلفین بریده بدید . سپاه پشیمانی بردل او تاختن آورد . می خفت و میخواست از مقربان و مرتبان کسی را زهره آن نبود که پرسیدی سبب چیست ؟

تا آخر کار ، حاجب علی قریب که حاجب بزرگ او بود روی به عنصری کرد و گفت:

پیش سلطان درشو و خویشتن بدونمای و طریقی بکن که سلطان خوش طبع گردد. عنصری فرمان حاجب بزرگ بجای آورد و در پیش سلطان شد و خدمت کرد. سلطان یمین الدوله سر بر آورد و گفت:

«ای عنصری ، این ساعت از تو میاندیشیدم می بینی که چه افتاده است ؟ ما را درین معنی چیزی بگویی که لایق حال باشد.»

عنصری خدمت کرد و بر بدیهه گفت:

کی عیب سر زلف بت از کاستن است چه جای بغم نشستن و خاستن است جای طرب و نشاط و می خواستن است کآراستن سرو ز پیراستن است

سلطان یمین الدوله محمود را این دوبیتی بغایت خوش افتاد بفرمود تا جواهر بیاورند و سه بار دهان او پر

جواهر کرد و مطربان را پیش خواست و آن روز تا شب
باین دوییتی غم از دل بیردند...»^۱

عصری در دربار محمود لقب امیرالشعرائی داشت
و چندان مورد توجه سلطان بود وصله‌ها و جوایزی که
دریافت میداشت به آن حد بود که خاقانی دربارهٔ عصری
گفته است:

شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زرساخت آلات خوان عصری!

* * *

ستون‌های استوار ادبیات کهن سال ایران، ادبیاتی
که همواره موجب افتخار و سربلندی همهٔ ایرانیان است،
آثاری که دنیا را در مقابل فرهنگ و ادب دیرینه ما به
تعظیم و تکریم واداشته است از برکت وجود پادشاهان ادب
دوست و دانش‌گستر بوجود آمده است.

از نخستین صفحات تاریخ ادبیات ایران دو کلمهٔ
« تشویق و دستور » همواره بچشم میخورد و شاید کمتر
کسی به اهمیت آن تاکنون توجه کرده باشد.
میخوانیم:

در نثر دوره سامانی یکی «مقدمهٔ شاهنامه» ابومنصوری
است که به « دستور » ابومنصور بن عبدالرزاق حاکم
طوس در سال ۳۶۶ نوشته شده است.

ترجمه تاریخ طبری «به حکم» امیر منصور بوسیله ابوعلی محمد بلعمی وزیر عبدالملک بن نوح انجام پذیرفته است.

محمد جریر طبری «به امر» منصور بن نوح سامانی تاریخ مفصل و همچنین تفسیر قرآن نوشته و کتاب عظیم زین الاخبار را «به دستور» سلطان رشید پسر محمود غزنوی تألیف شده و تاریخ بیهقی «به فرمان» سلطان محمود غزنوی نوشته شده است.

راحة الصدور و آية السرور تألیف ابوبکر محمد راوندی به تشویق کیخسرو بن قلج ارسلان.

«سیاستنامه» را خواجه ابوعلی حسن بن علی نظام-الملک بر حسب «درخواست» ملکشاه سلجوقی نوشته است. کلیله و دمنه را ابوالمعالی نصر بن محمد عبدالحمید «به فرمان» بهرامشاه غزنوی ترجمه کرده و چهارمقاله به «تشویق» ابوالحسن حسام الدین علی شاهزاده غوری بوسیله نظامی عروضی تألیف شده، همچنین رودکی به «تشویق» و «توصیه» پادشاهان سامانی به نظم کتاب کلیله و دمنه (که اصل آن را ابن مقفع دانشمند ایرانی از پهلوی به عربی ترجمه کرده بود) پرداخت و در مقابل این خدمت چهل هزار درم پاداش گرفت.

دقیقی به «فرمان» نوح بن منصور پیش از فردوسی به سرودن شاهنامه همت گماشت.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله به « تشویق » غازان
خان بنگارش جامع‌التواریخ پرداخت.
و از این قبیل می‌توان نام بسیاری از کتب تاریخی
و ادبی را گردآورد تا نقش پادشاهان در بوجود آمدن
آنها روشن گردد.

ستایشگری

نکته‌ای که یادآوری آن در این کتاب لازم است و مخصوصاً برای اینکه خواننده تصور نکند که رابطه شاه و شاعر تنها برمداحی و خوش‌آمدگوئی و تملق از جانب شاعر و بخشیدن صله و جایزه از جانب پادشاه استوار بوده است. باید به مطلبی کوتاه در باره مدح و مداحی و سابقه آن در ایران اشاره کرد.

یکی از قدیمیترین موضوعاتی که از آغاز شاعری در سرزمین ما مورد توجه سخن‌سرایان و شاعران قرار گرفته و حتی میتوان گفت تنها موضوعی که شعر فارسی با آن آغاز شده است و اکثر شاعران اولیه در آن زمینه طبع آزمائی کرده‌اند ستایش و مدح پادشاهان و سلاطین و امرا بوده است.

علت اصلی و اساسی این طرز فکر و سرودن اینگونه طرز ادبیات عرب در آن زمان و موضوعاتی که در اشعار آنان جلوه‌گر میشد، بوده است.

چون خط و زبان و روش زندگی ایرانیان پس از تسلط اعراب دگرگون شد معاشرت با آنان در طی دو قرن و نفوذ تمدن اسلام و عرب در ایرانیان موجب گردید که سخنوران و گویندگان و شاعران ایرانی نیز خواه ناخواه متوجه ادبیات عرب و مضامین شعری آنان بشوند و موضوعات شعری آنان را در شیوه‌های سخن خود بکار برند.

قصیده سرائی و مدح‌گوئی مدتها پیش از ظهور و

پیدایش اسلام در میان قبائل عرب رونق و رواج داشته و در میان سایر مضامین شعری از همه مهمتر بوده است. با اینکه گسترش و نفوذ اسلام و توسعه عقاید مذهبی تا اندازه‌ای سبب انحطاط این شیوه در ادبیات عرب گردید با اینهمه در مدت خلافت امویان شاعران مدیحه سرا در عرب ظهور کردند و بازارهای تعصب قبیله‌ای گرم شد و شاعران ادب به مدح خلفا و وزرای آنان پرداختند و قصیده‌های غرا سرودند.

در دوره عباسیان نیز بر اثر تمایلات خلفای آن دوره به شنیدن مدائح شاعران، روز بروز براهمیت مدیحه سرایان افزوده شد تا میرسیم به دوره‌ای که مقدمات تجزیه ممالک اسلامی شروع شد و حکومت‌های مستقلی ابتدا در نواحی شرقی ایران مثل حکومت طاهریان، صفاریان، سامانیان و بعد غزنویان تشکیل گردید.

اگر چه در بسیاری از امور دربار این امرا و سلاطین به ویژه امرای صفاری و سامانی بشیوه پادشاهان قدیم ایران اداره میشد ولی در بعضی امور نیز روش خلفای اسلامی در آنجا معمول بود که تشویق شعرا و شنیدن قصائد آنان نیز یکی از این آداب و رسوم بود.

پادشاهان این دوره از شاعران میخواستند که به مناسبت‌های مختلف و در اعیاد رسمی و جشن‌ها و روزهای تاریخی شعری بسرایند و دربار گاه بخوانند.

هر گاه موضوع مدیحه سرائی و مدیحه شنیدن را از نظر تاریخی و اوضاع و احوال آن زمان با در نظر گرفتن همه جوانب مورد بررسی دقیق و عمیق قرار دهیم می‌بینیم یکی از مهمترین کارهایی که برای نشان دادن قدرت و اهمیت و اعتبار آن پادشاهان و همچنین تبلیغ در باره استواری وضع کشور و وجود امنیت و عدل و داد و

نیرومندی سپاه و بطور کلی اظهار وجود يك دولت نوخاسته در برابر خلفا صورت می گرفته همین بیان مطلب از طرف شاعران بوده است.

ظهور شعر در دربار پادشاهان ایران تقریباً از موقعی است که قیام‌ها و تظاهرات علیه حکومت خلفا ظاهر گشت و پادشاهان آن زمان برای تقویت روحیه مردم و تثبیت مبانی حکومت و جلب دوستان و ترساندن دشمنان شعر را که از عوامل بسیار مؤثر نفوذ در مردم بود انتخاب کردند و به حمایت و تشویق از شاعران و سخنوران پرداختند بهمین جهت است که نخستین گویندگان و شاعران ایران از مشرق این سرزمین و از دربار پادشاهان صفاری و سامانی و غزنوی ظهور کردند. و همانطور که میدانیم اصولاً در آن دوره شاعران منتسب بدربار بودند و قسمت اعظم آثاری که بیادگار مانده مدیحه است.

این مدیحه‌ها پس از این که در پیشگاه سلطان خوانده میشد، نسخه‌هایی از آن به اطراف فرستاده میشد. در اطراف و اکناف مملکت منتشر می گردید و بی هیچ تردیدی در خاطر مردم تأثیر میگذاشت.

بهمین دلیل است که می بینیم سلطان محمود غزنوی که جانشین سلسله های ایرانی تراد میشد از این وسیله تبلیغ و اشاعه قدرت و نفوذ برای تثبیت مبانی ملك خویش چگونه بیش از دیگران استفاده کرد و فروشکوهی که دربار او از نظر کثرت شاعر و پرورش ذوق و استعداد بدست آورده بود در تمام طول تاریخ ادبی ایران بی نظیر بوده است.

با توضیحی که داده شد، دیگر بعید بنظر نمی رسد اگر فرخی پل بستن سلطان محمود را برود جیحون کاری شبیه معجزه بداند و او را از پیغمبران کمتر نداند زیرا

هم شاه و هم شاعر به نتایج مستقیم و غیر مستقیم اینگونه سخنان در جامعه و در کشورهای همجوار آگاه بوده‌اند:

پیغمبران را زان بیش معجزات نبود
 بر آب جیحون پل بستن و گزاره شدن
 گروهی از حکما در حدیث اسکندر
 که او ز جمله پیغمبران اینزد بود
 سکندر آنکه کز چیز همی فرود آمد
 بر آن نیت که بر آن رود پل تواند بست
 هزار حبله فزون کرد و آب دست نداد
 ملک بوقتی کز آب رود جیحون بود
 بر آب جیحون در هفته‌ای یکی پل بست
 خدایگانا، حال تو زان گذشت که تو
 ز پادشاهان کس را دل مصاف تو نیست
 علی تکین را کز پیش تو ملک بگریخت
 علی تکین را آنجا پدید آمده گیر
 سلیح بیش است او را ز بر گهای درخت
 چو از تو یافت امان همچو بندگان مسیح
 تو نیز با او آن کردی از کرم که نکرد

که شاه دارد و این سخت روشن است و عیان
 بزرگ معجزه‌ای باشد و قوی برهان
 به شک شدند و بسی رفتشان سخن بزبان
 خدای داند کاین راست بود یا بهتان
 بماند بر لب جیحون سه ماه تابستان
 همی نشست و بر آن کار بست جان و روان
 در آن حدیث فروماند عاجز و حیران
 چو آسمان که مرا و را پدید نیست کران
 چنان که گفتمی کز دیر باز بود چنان
 سپه کشی بنانان جایگه به سوی فلان
 که هیبت تو بزرگ است و لشگر تو گران
 هزار عزل همان بود و صد هزار همان
 اگر بداند کورا بود بر تو امان
 سپه فزون است او را ز قطره باران
 بطاعت آمد همچون فلان و چون بهمان
 بجای هیچکسی هیچ شه به هیچ زمان

فرخی همچنین در قصیده معروف فتح سومنات
 سلطان محمود را بر اسکندر مزیت و برتری بسیار داده
 و این قصیده بدون شک در آن زمان نقش مؤثری در استوار
 داشتن بنیان حکومت محمود و تبلیغ قدرت و عظمت او
 داشته و موجب ارعاب دشمنان ایران گردیده است:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
 حدیث آنکه سکندر کجا رسید و چه کرد
 اگر حدیث خوش و دلپذیر خواهی کرد
 ز کارنامه او گردو روی بر خوانی
 بلی سکندر سرتاسر جهان برگشت
 ولیکن او ز سفر آب زندگانی جست

سخن نوآر، که نورا حلاوتی است دگر
 ز بس شنیدن، گشته است خلق را از بر
 حدیث شاه جهان پیش گیر و زین مگذر
 بخنده یاد کنی کارهای اسکندر!
 سفر گزید و بیابان برید و کوه و کمر
 ملک، رضای خدا و رضای پیغمبر

و در مقایسه‌ای که میان سفرهای سلطان محمود
 و اسکندر می‌نماید عظمت پادشاه را اینگونه وصف می‌کند:

همه حدیث سکندر بدان بزرگ شده است که دل به شغل سفر بست و دوست داشت سفر

درازتر سفر او بدان رهی بوده‌ست
 ملك سپاه براهی برد که دیو در آن
 که ده زده نگسسته است و کردراز کرد
 شمیده گردد و گمراه و عاجز و مضطر
 چنین سفر، که شه امسال کرد، در همه عمر
 خدای داند کو را نیامده است به سر
 گمان که برد که هرگز کسی ز راه طراز
 به سومنات برد لشکر و چنین لشکر

و آنگاه اینگونه شاعرانه و بدیع و دلپذیر و هنر-

مندانه پادشاه را با دریامقایسه میکند:

شنبیده‌ام که همیشه چنین بود دریا
 همه نمایم هیبت همه نمایم شور
 که رد و منزل از آواش گوش گردد کر
 همی بر آید موجش برابر محور
 سه بار با تو به دریای بیکرانه شدم
 نخست روز، که دریا ترا بدید، بدید
 که پیش قدر تو چون ناقص است و چون ابتر
 بقدر با تو نخواهد زد ار بخواهد بر
 بگرد تو مه تابان و زهره ازهر
 بزو همه خطر جان و بیم غرق و ضرر
 که شهریارا دریا توئی و من فرغر
 ز تو خلاق را خرمی و شادی بود
 ز آب دریا گفتمی همه بگوش آید

بطوری که ملاحظه شد فرخی در این قطعه اشارت می‌کند که از بس حدیث اسکندر گفته شده دیگر مردم آن را از بر شده‌اند.

این جمله خود گواهی است بر این که اثر وجودی شعر برای مردم تا چه حد بوده و نقش شاعران در خدمت شاه و در استواری بنای سلطنت بین مردم تا چه اندازه مؤثر و سودمند بوده است.

از اینها گذشته علاوه بر سودهای سیاسی که پادشاهان از این مدیحه‌ها می‌بردند، برآستی برای خود یاد خیر و آوازهٔ ابدی و جاودانی و همیشگی می‌خریدند. چنان که در همین کتاب نیز هر جا که از پادشاهان یاد می‌شود می‌بینیم که این شاعرانند که نام آنان را جاودانی ساخته‌اند.

فردوسی هم ناظر بر همین معنی بوده که گفته است:

چو عیسی من این مردگان را تمام سراسر همه زنده کردم بنام

مدیحه سرائی تقریباً تا دوره پیش از مغول ادامه داشت. بعد از مغول نیز که بطور کلی قصیده پردازی و مدیحه سرائی از رواج و رونق افتاد و غزل و مثنوی جایگزین قصیده و قطعه شد گاهگاه می‌بینیم که بعضی شاعران از عدل و داد و انصاف حکمرانان مغول ستایش کرده‌اند.

بنا به يك تعبير این ستایش‌ها نیز در اخلاق و رفتار آن فرمانروایان تأثیر بسزائی داشته است و اگر بتوانیم پیش چشم مجسم کنیم که وقتی فرمانروای ظالم و سنگدل مغول بر تخت نشسته است و شاعر اورامردی رقیب‌القلب و با انصاف و عادل و بزرگوار و مهربان میخوانده بطور قطع و با دلیلی که گفته خواهد شد در رفتار و گفتار و کردار خود تجدید نظر می‌کرده‌است.

اثر گفتار شاعران در شهریاران مغول بآن حد بوده است که قومی که هنگام هجوم بایران جز قتل و غارت و کشتار و سوختن و نابود کردن کاری نمیدانست و بسیاری از دانشمندان را با تیغ بی‌دریغ به هلاکت افکند و بسیاری از کتابخانه‌ها را به آتش داد در طی نیم قرن بر اثر نفوذ کلام شاعران و دانشمندان آنچنان از خوی درندگی دست برداشت که نسل سوم مغول در ایران مسجد گوهرشاد را در مشهد بنا کرد.

اینهمه ستایش و تمجید، فرمانروایان را به مملکت‌داری و دین‌پروری و دانش‌دوستی و ملکات فاضله و احسان و عدالت تشویق و ترغیب می‌کرد.

کشوری که پس از دو قرن بردباری و سکوت کم‌کم شروع به تجدید حیات و بدست آوردن استقلال کرده بود گاه با پادشاهان ترك زبانی مواجه می‌شد که ممکن بود زبان خود را که رکن اصلی استواری هرملت

است از دست بدهد یعنی زبان دیگری ممکن بود جانشین زبان فارسی بشود و این شاعران بودند که با علاقمند ساختن پادشاهان بزبان و ادبیات فارسی نقش بزرگ و فراموش نشدنی خود را در حفظ و نگهداری بزرگترین رکن استواری جامعه ایفا کردند.

نمونه‌ای از قصائد مدحیه که در عین حال پادشاه را به عدل و داد تشویق می‌کند از سعدی نقل میکنم:

بسی صورت بگردیده است عالم عمارت با سرای دیگر انداز مثال عمر، سر بر کرده شمعی است و یا برف گدازان بر سر کوه نه چشم طامع از دنیا شود سیر گل فرزند آدم خشت کردند بسیم و زر، نکونامی به دست آر فریدون را سر آمد پادشاهی به نیشی می‌زند دوران گیتی وفاداری مجوی از دهر خونخوار به نقل از دوستاران یاد دارم ز سوز سینه‌ی فریاد خوانان که موران چون به تنگ آیند بسیار	وزین صورت بگردد عاقبت هم که دنیا را اساسی نیست محکم که کوتاه باز می‌باشد دمام کز او هر لحظه جزوی می‌شود کم نه هرگز چاه پرگردد به شبنم نمی‌جنبند دل فرزند آدم منه بر هم که برگیرندش از هم سلیمان را برفت از دست خاتم که او را تا قیامت نیست مرهم مجال است انگبین در کام ارقم که شاهان عجم کیخسرو و جم چنان پرهیز کردند که از سم به تنگ آید روان در حلق ضیغم
--	--

انصاف باید داد که هرگز کسی با پادشاه اینگونه سخن نگفته است ولی سعدی در عین پند و اندرز و نصیحت، و ستایش از خوبی‌های سلاطین، آنان را به عدل تشویق می‌نماید.

اینست چند بیت از قصیده‌ای که در ستایش اتابک مظفرالدین سلجوق شاه سروده است:

مراد سعدی از انشاء زحمت خدمت دوام دولت و آرام مملکت خواهی کمر به طاعت و انصاف و عدل و عفو بیند دعای زنده دلانت رفیق باد و قرین	نصیحت است بسمع قبول شاهنشاه ثبوت راحت و امن و مزید و رفعت جاه چو دست منت حق بر سرت نهاد کلاه خدای عالمیانت نصیر باد و پناه
---	---

و از قصیده‌های دیگر:

این که در شهنامه ها آورده‌اند رستم و روئینه تن اسفندیار تا بدانند این خداوندان ملك كز بسی خلق است دنیا یادگار نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار چون زیر دستیت بخشید آسمان زیر دستان را همیشه نیک دار

تاریخ روشنی در پیش چشم داریم که ایران در حالی که تلاش می‌کرد خود را از چنگ اعراب و نفوذ خط و زبان و آداب و رسوم آنان برهاند گرفتار ترکان شد و کمترین غفلتی کافی بود که زبان فارسی بصورت دیگری درآید.

از اینجاست که باید در موقع قضاوت نسبت به مدیحه سرایان جانب عدل و انصاف را از همه سو رعایت کرد. به یمن همت همین مدیحه سرایان است که زبان فارسی به نیکوترین وضعی حفظ شد و بهر حال نبایستی نقش شاعران استاد و طراز اول را در خدمتی که به فرهنگ و ادب مملکت کرده‌اند از خاطر برد.

آفرین‌ها نثار شاه

شاهنامه ، بحق پر ارزش ترین کنابی است که از ادب و فرهنگ روزگاران کهن باقیمانده است . بی‌جهت نیست که شاهنامه را سند قومیت و ملیت و نجابت و شایستگی ملت ایران برشمرده‌اند . به‌گواه اشعاری که فردوسی در قسمت های مختلف آن سروده از تشویق و تأیید سلطان محمود غزنوی در مورد بنظم آوردن شاهنامه یاد شده است ، و در مورد آن بی‌مهری که در پایان کار در حق فردوسی بعمل آمده است همه تذکره نویسان به اتفاق معتقدند که حسودان و بیگانگان و غرض‌ورزان ذهن سلطان را نسبت به فردوسی مشوب کردند و مسأله مذهب او را بهانه‌ای قرار دادند برای این که فردوسی به حقوقی که باو وعده شده بود نرسد .

گرچه در این مورد بیشتر آرا و عقاید با افسانه آمیخته شده و حتی این اواخر بر اثر تحقیق بعضی دانشمندان^۱ اصولاً داستانی که در مورد بخشیدن عطای سلطان به حمّامی و فقاعی پرداخته‌اند جعلی و نادرست شناخته شده ، به این نکته باید اشارت کرد که هیچ دلیلی وجود نداشته است که سلطان محمود، که چهارصد شاعر در دربار او و وظیفه‌دار بوده‌اند در حق برترین و بهترین‌شان اینگونه رفتار کند و فی‌المثل مبلغی از صله و جایزه او را کمتر بدهد ! چرا که باز در جمیع تذکره‌ها - که

به آن وقایع اشاراتی دارند - میخوانیم سلطان با شنیدن يك بيت از شاهنامه امر میدهد شصت هزار درم زر سرخ به خانه فردوسی ببرند و داستان آن بيت بروایت چهار مقاله چنین است که:

«... در سنهٔ اربع عشرهٔ خمسه مائه به نشابور رسیدم شنیدم از امیر معزی که او گفت شنیدم از امیر عبدالرزاق به طوس که او گفت:

وقتی محمود به هندوستان بود و از آنجا بازگشته بود و روی به غزنین نهاده مگر در راه او متمرّدی بود و حصارى استوار داشت و دیگر روز محمود را منزل بر در حصار او بود. پیش او رسولى بفرستاد که فردا باید که پیش آئى و خدمتى بیاری و بارگاه ما را خدمت کنی و تشریف بپوشی و باز گردی.

دیگر روز محمود بر نشست و خواجه بزرگ بردست راست او همی راند که فرستاده بازگشته بود و پیش سلطان همی آمد. سلطان با خواجه گفت چه جواب داده باشد خواجه این بيت فردوسی بخواند:

اگر جز به کام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب

محمود گفت: این بيت کراست؟ که مردى از او همی زاید، گفت بیچاره ابوالقاسم فردوسی راست که بیست و پنج سال رنج برد و چنان کتابی تمام کرد و هیچ ثمر ندید.

محمود گفت: سره کردی که مرا از آن یادآوری که من از آن پشیمان شده‌ام. آن آزاد مرد از من محروم ماند بغزنین مرا یاد ده تا او را چیزی فرستم.

چون خواجه به غزنین آمد بر محمود یاد کرد.

سلطان گفت :

شصت هزار دینار ابوالقاسم فردوسی را بفرمای تا
به نیل دهند و باشتر سلطانی به طوس برند و از او عذر
خواهند...»^۱

ماجرای آشفتن ذهن سلطان محمود غزنوی را در
بارۀ فردوسی چنین آورده‌اند:

« فردوسی شاهنامه را در هفت مجلد بنوشت و روی
به حضرت نهاد به غزنین ، بیامردی خواجه بزرگ احمد
حسن کاتب عرضه کرد و قبول افتاد و سلطان محمود از
خواجه منت‌ها داشت.

اما خواجه بزرگ منازعان داشت که پیوسته خاک
تخلیط در قدح جاه او همی انداختند.

محمود با آن جماعت تدبیر کرد که فردوسی را
چه دهیم گفتند پنجاه هزار درم و این خود بسیار باشد
که مردی رافضی است و معتزلی مذهب و این بیت بر
اعتزال او دلیل کند که او گفت:

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را

و این ابیات را نیز بر رافضی بودن او ارائه دادند

خردمند گیتی چو دریا نهاد	برانگیخته موج ازو تند باد
چو هفتاد کشتی در او ساخته	همه بادبانها برافراخته
میانه یکی خوب کشتی عروس	برآراسته همچو چشم خروس
بیمبر بدو اندرون با علی	همه اهل بیت نبی و وصی
اگر خلد خواهی به دیگر سرای	بزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بدآید گناه من است	چنین دان و این راه راه من است
براین زادم و هم براین بگذرم	یقین دان که خاک پی حیدرم !

و سلطان محمود مردی متعصب بود در او این تخلیط

بگرفت و مسموع افتاد در جمله بیست هزار درم به
فردوسی رسید. بغایت رنجور شد به گرما به رفت و برآمد
و فقاعی بخورد و آن سیم میان حمامی و فقاعی قسم
فرمود...»

در همین مورد اشعاری نیز در شاهنامه از قول
فردوسی افزوده‌اند که خود اشارت کرده است که از
او نزد سلطان سخن چینی وسعایت کرده‌اند :

مرا غمز کردند کان پر سخن به مهر علی ونبی شد کهن^۱

همچنان که پیش ازین نیز نوشته شد دلائل بسیاری
برای مجعول بودن این داستان‌ها در دست است که
مهمترین آنها سست بودن این اشعار است که همه فردوسی
شناسان و شاهنامه خوانان این ابیات را از فردوسی
نمی‌دانند.

اما آنچه که مسلم است اینست که فردوسی شاهنامه
را به تشویق و دستور سلطان محمود غزنوی سروده و
خود در ستایش محمود گفته است :

که نازد بر او تخت و تاج و نگین
خداوند شمشیر و ختتان و رنج
بزرگی ز نامش بیالد همی
که منشور بخت و را برنخواند
خداوند پیروزگر یار اوست
پسندیده از دفتر راستان
بزرگی و دینار و افسر دهد
که چندان بماند تنم بی گزند
بگویم نمانم سخن در نهان
روانم همی معدن پاک راست
که ماند ز تو در جهان یادگار
ز باران و از تابش آفتاب

ز یزدان بر آن شاه باد آفرین
خداوند تاج و خداوند گنج
که گنجش ز بخشش بنالد همی
به گیتی بکان اندرون زر نماند
ز دشمن ستاند رساند بدوست
بپیوستم این نامه باستان
که تا روز پیری مرا بر دهد
همی خواهم از کردگار بلند
که این نامه بر نام شاه جهان
وزان پس تن نامور خاک راست
یکی بدگی کردم ای شهریار
بناهای آباد گردد خراب

پی افکندم از نظم کاخی بلند
بر این نامه بر سالیان بگذرد
که از باد و باران نیابد گرد
همی خواند آنکس که دارد خرد

در اینجا بموقع و مناسب است که سخنی نیز در باره شاهنامه بیاوریم و از مآخذ آن نام ببریم که بهر حال اثر درخشانی از زبان پهلوی است و در پایان می‌بینیم که فردوسی چگونه آن را برای تقدیم به پادشاه وقت سروده است.

مآخذ عمده فردوسی در نظم شاهنامه ترجمه منشور «خداینامک» بوده که نسخه اصلی آن تا زمان خسرو پرویز در دست بوده است.

خداینامک یا خداینامه در آخر عهدساسانیان بوسیله دانشور دهقان نوشته شده و عده‌ای از دانشمندان زرتشتی پهلوی شناس بعد ها بفرمان ابومنصور عبدالرزاق والی طوس در تنظیم و تدوین آن شرکت داشتند. خداینامه از سرگذشت ایران قبل از اسلام سخن می‌راند:

این کتاب را - که بزبان پهلوی نوشته شده بود اعراب پس از ترجمه «سیر ملوک عجم» یا «سیرالملوک» نوشته‌اند و در زبان فارسی خداینامه را شاهنامه ترجمه کردند.^۱

تألیف شاهنامه بسال ۳۴۶ هجری به انجام رسید و فردوسی به نظم درآوردن آن را چنین اشارت میکند:

بشهرم یکی مهربان دوست بود مراگفت: «خوب آمد این رای تو نوشته من این نامه پهلوی گشاده زبان و جوانیت هست شو، این نامه خسروان باز گوی	تو گفتی که بامن بیک پوست بود به نیکی خرامد مگر پای تو به پیش تو آرم مگر نغزوی سخن گفتن پهلوانیت هست بدین جوی نزد مهان آبروی
---	---

*

برافروخت این جان تاریک من
یکی مهتری بود گردن فراز
حردمند و بیدار و روشن روان
سخن گفتن خوب و آوای نرم
اگر گفته آمد به شاهان سپار
روانم بدین شاد و پدرام شد
بنام شهنشاه گردن فراز
چون او شهریاری نیامد پدیداً

چو آورد این نامه نزدیک من
بدین نامه من دست کردم دراز
جوان بود و از گوهر پهلوان
خداوند رای و خداوند شرم
مرا گفت : « کاین نامه شهریار
دل من به گفتار او رام شد
بدین نامه چون دست کردم دراز
جهان آفرین تا جهان آفرین

از چاه تا ماه

همانطور که اشاره شد، طی چند قرن، شاعری يك حرفه دیوانی و درباری بود. نکته جالب اینست که فرزندان شاعران نیز در صورت داشتن ذوق و طبع و استعداد و لیاقت بجای پدر بکار مشغول میشدند. نمونه های گوناگونی در این زمینه در طول تاریخ ادب ایران ملاحظه شده است. از جمله امیرمعزی، که پدرش امیر-الشعراء برهانی شاعر دربار سلجوقیان بود و پس از او پسرش - با لقب امیر معزی - بجای پدر بخدمت ملکشاه و پسرش سنجر درآمد.

داستان زیر نیز اشاره دیگری است به چگونگی روابط پادشاهان و شاعران.

امیر معزی خود میگوید^۱:

در آغاز کار در خدمت ملکشاه روزگار گذاشتم و جز گاهی از دور او را نتوانستم دید ... خرج من زیاد شد. وام بگردن من درآمد و کاردرسرمن بیچید. روزی که فردای آن ماه رمضان بود و من از جمله خرج رمضان و عیددانگی نداشتم در آن دلتنگی بنزد علاءالدوله امیرعلی فرامرز رفتم که پادشاه زاده بود و شعر دوست و ندیم خاص سلطان بود و در آن دولت منصب بزرگ داشت و مرا تربیت کردی. گفتم زندگانی خداوند دراز باد. نه هرکاری که پدر بتواند کرد پسر بتواند کرد. یکسال

خدمت کردم و هزار دینار وام بر آوردم . دستوری خواه بنده را تا به نیشابور بازگردم و وام بگذارم .

امیرعلی گفت : راست گفתי همه تقصیر کرده ایم بعد ازین نکنیم . سلطان نماز شام بماء دیدن بیرون آید باید که آنجا حاضر باشی تا روزگار چه دست دهد .

نماز دیگر به در سراپرده سلطان شدم . قضا را علاءالدوله همان ساعت در رسید . خدمت کردم گفت :

— سره کردی بوقت آمدی . پس فرود آمد و پیش سلطان شد . آفتاب زرد سلطان از سراپرده بدرآمد کمان در دست . علاءالدوله بر راست . من بدویدم و خدمت کردم . امیر علی نیکوئی ها کرد . و بماء دیدن مشغول شدند و اول کسی که ما دید سلطان بود . عظیم شادمانه شد علاءالدوله مرا گفت :

— پسر برهانی ! در این ماه نو چیزی بگویی ! من برفور این دو بیتی بگفتم :

یا نبی چو کمان شهریاری گوئی
بر گوش سپهر گوشواری گوئی

ای ماه چو ابروان یاری گوئی
نعلی زده از زر عیاری گوئی

چون عرضه کردم امیرعلی بسیار تحسین کرد . سلطان گفت برواز آخور ، هر کدام اسب که خواهی بگشای !

امیرعلی اسبی نامزد کرد . بیاوردند و بکسان من دادند ارزیدی سیصد دینار نیشابوری .

سلطان به مصلی رفت و من در خدمت . نماز شام بگزاردیم و به خوان شدیم . برخوان ، امیرعلی گفت :

— پسر برهانی ! در این تشریفی که خداوند جهان فرمود هیچ نگفتی ! حالی دو بیتی بگویی .

من بر پای‌جستم و خدمت کردم و این دو بیت

گفتم :

از خاک مرا بر زبر ماه کشید
چون باد یکی مرکب خاصم بخشید

چون آتش خاطر مرا شاه بدید
چون آب یکی ترانه از من بشنید

چون این دوبیتی ادا کردم علاءالدوله احسنت‌ها
کرد و بسبب احسنت او سلطان مرا هزار دینار فرمود.
علاءالدوله گفت : جامگی و اجر اش نرسیده است
فردا بردامن خواجه‌خواهم نشست تا جامگی اش از خزانه
بفرماید و اجر اش بر سپاهان نویسد.
سلطان گفت : « مگر تو کنی که دیگران را این
احسنت نیست و او را به لقب من باز خوانید. »
لقب سلطان معزالدینا والدین بود . امیر علی مرا
خواجه معزی خواند.

سلطان گفت:

– امیر معزی !...

آن بزرگ بزرگ زاده چنان ساخت که دیگر روز
نماز پیشین هزار دینار بخشید . و هزار و دویست دینار
جامگی و برات و نیز هزار من غله بمن رسید و چون ماه
رمضان بیرون شد مرا به مجلس خواند و با سلطان ندیم
کرد و اقبال من روی در ترقی نهاد و بعد از آن پیوسته
تیمار من همی داشت و امروز هر چه دارم از عنایت آن
پادشاه دارم ...»

در تاریخ «جهانگشای» و بعضی تواریخ دیگر
در شرح خدمت انوری در دربار سلطان سنجر سلجوقی
چنین نوشته شده است:

« در سال ۵۴۲ که سلطان تأدیب و تنبیه اتسر

خوارزمشاه را وجهه همت ساخت با لشگر بسیار قصد خوارزم کرد و «هزار اسب» را که از قلاع مستحکم آن سامان بود در حصار گرفت و مدت دو ماه قلعه مزبور در محاصره لشگریان سلطان بود.

حکیم انوری که در این سفر در اردوی سلطان بود در همان اوقات رباعی زیر را گفته به سلطان عرضه داشت:

امروز بیک حمله «هزار اسب» بگیر وز دولت واقبال جهان کسب تراست
ای شاه، همه ملک جهان حسب تراست فردا خوارزم و صد هزار است تراست

بفرمان سلطان سنجر رباعی مزبور را بر تیری نوشته بداخل حصار هزار اسب انداختند. آن تیر را به نظر اتسز خوارزمشاه رسانیدند و رشیدالدین وطواط که در آن وقت در قلعه هزار اسب و ملازم ملک بود رباعی انوری را بدین بیت جواب داد.

یک خر ز هزار اسب نتواند برد ! گر خصم تو ای شاه شود رستم گرد

و این بیت را بر تیری نوشته و به اردوی سلطان سنجر رها کردند.

کسان سلطان تیر را که شعر بر آن نوشته بود از نظر سلطان گذراندند و بعرض رساندند که این بیت از آن رشید وطواط است.

سلطان سنجر قبلاً نیز برای تهنیتی که وطواط برای رسیدن اتسز بر سریر سلطنت سروده بود خشمگین بود سوگند یاد کرد که اگر بر وطواط دست یابد امر فرماید تا هفت اندام او را به هفت پاره کنند.

چون قلعه هزار اسب بعد از زحمت و رنج فراوان مفتوح شد و بتصرف ملازمان سلطان درآمد و وطواط از بیم

جان متواری گردید و چندی در حال اختفا بسر برد و ملازمان سلطان در جستجوی وی بودند و هر روز سلطان سنجر اوامر مؤکدی برای پیدا کردن وی صادر می نمود. چون کار بررشید سخت گردید و ترسید که بزودی گرفتار کسان سلطان شود در نهان به ارکان دولت سنجری متوسل شد و از آنان درخواست که از او نزد سلطان شفاعت کنند اما کسی رایارای آن نبود که زبان به پایمردی گشاید و در باره او سخنی بعرض سلطان رساند.

منتجب الدین علی بن احمد کاتب رئیس دیوان انشاء که سمت ندیمی سلطان را نیز داشت وطواط را پناه داد و یکروز بامداد قبل از این که کسی از ارکان دولت به خدمت سلطان رسد به حضور رفت.

در اثنای گفتگو سخن وطواط بمیان آمد و از این فرصت استفاده کرده به عرض رسانید که بنده را التماس است اگر مورد قبول واقع گردد.

سلطان وعده کرد که التماس او را بپذیرد، منتجب عرض کرد که وطواط «پرستو» نام مرغی ضعیف است و طاقت آنکه هفت پاره شود ندارد اگر فرمان باشد او را بدوپاره کنند^۱

سلطان از این لطیفه بخندید و از سر خون او درگذشت.

قطعه کوتاه زیر نیز نمونه دیگری است از اشعار انوری که محبت های سنجر را سپاسگزاری کرده است. او همین قدر که سلطان سنجر از او یاد کرده و نامش را بر زبان آورده احساس غرور و افتخار می کند.

پیش خودخواند و دست داد و نشست
و ندر آن سحر کرد و درافشانند
نام او ، بر زبان اعلی راند !
هیچ باقیش در زمانه نماند

انوری را خدایگان جهان
باده فرمود و شعر خواست ازو
همه بگذار ، این نه بس که ملک
بیش ازین در زمانه دولت چیست

پیروزه برنگین سلیمان

نظامی گنجوی که او را سخن سالار شاعران شیوه
عراقی شناخته‌اند، در شاهکارهای ابدی و فناپذیر خود
خسرو شیرین - لیلی و مجنون - مخزن الاسرار -
هفت پیکر - اقبال نامه در سبب نظم کتابهایش نقل میکند
که پادشاهان وقت چگونه او را به سرودن شعر و یا بنظم
آوردن داستان‌های معروف تشویق میکرده‌اند.
از آن جمله در آغاز داستان دلپذیر خسرو شیرین
میگوید: ۱

چو شمشیری، قلم در دست مانده
کدامین گنج را سر برگشایم
چه بگیرم که درگیرد جهان را

من از ناخفتن شب، مست مانده
بدین دل، کز کدامین در درآیم
چه طرز آرم که ارز آرد زمان را

بعد نقل می‌کند که فرستاده شاه به خانه او وارد
می‌شود و پیامی می‌آورد.

هزارم بوسه خوش داد بر روی
کلیدت را گشادند آهن از سنگ
که: «عشقی نو بر آرز از راه عالم
ز بی سوزی همه چون یخ فسردهند
چو موسی عشق را شمعی برافروز
ز ما دست سلیمانی گشادن!»

درآمد دولت از در شاد در روی
که کار آمد برون از قالب تنگ
چنین فرمود شاهنشاه عالم
که صاحب حالتان یکباره مردند
چو عیسی روح را درسی درآموز
ز تو پیروزه بر خاتم نهادن

می‌بینیم که پادشاه از شاعر می‌خواهد تا نگین فیروزه
شعر را بر انگشتی ادب بنشانند و در برابر سلطان نیز دست

سلیمانی برگشاید.

با این مقدمات است که نظامی به سرودن داستان خسرو شیرین می‌پردازد، داستانی که قرن‌ها و قرن‌هاست بر تاج ادبیات این سرزمین می‌درخشد. چون داستان پایان می‌پذیرد، پادشاه او را به کاخ خویش احضار میکند و نظامی دیدار خود را با شاه و سخنان او بدینگونه وصف میکند:

که ناگه پیک آمد نامه در دست	به تعجبم درودی داد و بنشست
که سی‌روزه سفرکن‌زانکه ازراه	به سی فرسنگ آمد موکب شاه
ترا خواهد که بیند روزکی چند	کلید خویش را بگذار و در بند
مثالم داد، کاین توقیع شاه است	همت شهنه، همت تعویذ راه است
به عزم خدمت شه جستم از جای	درآوردم به پشت پارگی پای
برون رفتم سوی صحرا شتابان	گرفته رقص در کوه و بیابان
ز گوران تک گرفتم در دویدن	گرو بردم ز مرغان در پریدن
چو برخود، رنج رد کوتاه کردم	زمین بوس بساط شاه کردم
درون آمد قاصد و شه را خبر کرد	که چشمه برب دریا گذر کرد
مهر بر بزمگاه شاه بردند	عطارد را به برج ماه بردند
نشسته ماه چون تابنده خورشید	بجای کیقباد و تخت جمشید

و بعد مجلس شاه را وصف میکند که چگونه رامشگران غزلهای نظامی را می‌خواندند.

چو دادندش خبر کآمد نظامی	نوازش متفق در جان نوازی
نواها مختلف در پرده سازی	زده بر زخم‌های چنگ نالان
غزلهای نظامی را غزالان	شهنشه‌خورد می، بدخواه شدمست!
گرفته ساقبانش باده در دست	فزودش شادئی بر شادکامی

در اینجا این نکته لازم به تذکر است که نظامی باده نمی‌نوشیده و مردی سخت پرهیزگار و پارسا بوده و پادشاه به احترام زهد نظامی دستور میدهد بساط باده را از میان بارگاه بردارند:

شکوه زهد من بر من نگهداشت بفرمود از میان می برگرفتند اشارت کرد کاین یکروز تا شام نوی نظم او خوشتر ز رود است چو خضر آید ز باده سر بتابم	نه زان پشمی که زاهد درکله داشت! مدارای مرا پی بر گرفتند نظامی را شوم ، نه رود یا جام همه گفتار او یکسر سرود است که آب زندگی از خضر یابم
--	---

آنگاه سلطان از نظامی حاصل زحماتش را میخواند
وسراغ داستان خسرو و شیرین را میگیرد.
نظامی قسمت‌هایی از آن کتاب را برای شاه میخواند:

حدیث را چو خسرو گوش می‌کرد حکایت چون به شیرینی درآمد شهنشه دست بر دوشم نهاده شکر می‌ریخت ، می‌کرد از عنایت که گوهر بند بنیادی نهادی گزارش‌های بی‌اندازه کردی نه گل دارد بدین تری هوایی	ز شیرینی دهن پر نوش می‌کرد حدیث از خسرو و شیرین برآمد ز تحسین ، حلقه در گوشم نهاده حدیث خسرو و شیرین حکایت درین صنعت سخن را داد دادی بدین تاریخ ما را تازه کردی نه بلبل زان نوآئین تر نوایی
--	---

آنگاه سلطان بیاداش زحمات نظامی برای بنظم
کشیدن داستان خسرو و شیرین ، یکی از دهات خاص را به
او می‌بخشد.

چو خوبا حمدو با اخلاص من کرد ده «حمدونبان» را خاص من کرد

نظامی گنجوی همچنین در آغاز داستان معروف
لیلی و مجنون که از شاهکارهای مسلم ادبیات فارسی
است اشعاری دارد حاکی از اینکه چگونه پادشاه نامه‌ای
برای او نوشته و از او خواسته است که این داستان را
به شعر درآورد.

در حال رسید قاصد از راه نوشته به خط خوب خویشم هر حرفی ازو شکفته باغی	آورد مثال حضرت شاه ده پاترده سطر نغز پیشم افروخته تر ز شب چراغی
--	---

نظامی آنچه را پادشاه خطاب به او نوشته باین
طرز زیبا تشریح میکند.

از چاشنی دم سحر خیز در لافگه شگفت کاری خواهم که بیاد عشق مجنون چون لیلی بگر، گر توانی تا خوانم و گویم : این شکر بین شاه همه نامه هاست این حرف در زیور پارس و تازی	سحری دگر از سخن برانگیز بنمای فصاحتی که داری رانی سخنی چون در مکنون بگری دوسه در سخن نشانی جنانم سر، که تاج سر بین! شاید که سخن کنی در آن صرف این تازه عروس را طرازی
---	--

و شاه به سخن شناسی خود اشاره ای می کند :

دانی که من آن سخن شناسم پنجر که ز حقه تفکر آن کز نسب بلند زاید	کایات نو از کهن شناسم در مرسله که می کشی در او را سخن بلند باید
--	---

برای اینکه بهتر آشکار شود که توجه و تشویق
های شاهانه در پرورش ذوق و طبع شاعران چه اندازه
مؤثر است چند بیت دیگر نیز از همین مقدمه داستان
لیلی و مجنون از قول نظامی نقل می کنیم.

بطوری که از مفهوم اییاتی که نقل خواهد شد
روشن میگردد ظاهراً داستان لیلی و مجنون آن مایه و
استعداد را برای اینکه بصورت کتابی درآید نداشته و
قصه کوتاهی در افواه بوده است . نظامی خود به تنگی
میدان داستان واقف بوده و با پسر خود نیز موضوع را در
میان گذاشته است.

اما درخواست پادشاه و توجه او به شعر و ادب و
بازگو کردن این نکته که : اییات نو را از کهن می-
شناسم و لاجرم تجلیل و تشویق های قابل ملاحظه ای که
از شاعر بعمل می آورده نظامی را وامی دارد که در همان
میدان تنگ اسب سخن بتازد و از همان قصه کوتاه بمدد
طبع جادوئی خویش دل انگیزترین صحنه ها را بیافریند.

چون حلقه شاه یافت گوشم
نی زهره که سر زخط بتابم
سرگشته شدم بدان خجالت
کس محرم نه ، که راز گویم
فرزند ، محمد نظامی
این نسخه چو دل نهاد بردست
داد از سر مهر پای من بوس
خسرو شیرین چو بساد کردی
لیلی مجنون بیایدت گفت
این نامه نغز گفته بهتر
خاصه ملکی چو شاه شروان
نعمت ده و پایگاه ساز است
این نامه بنام از تو درخواست
گفتم سخن تو هست برجای
لیکن چکنم هوا دورنگ است
دهلیز فسانه چون بود تنگ
میدان سخن فراخ باید
اسباب سخن نشاط و ناز است
بر شیفتگی و بند و زنجیر
و آرایش کردن زحد بیش
نی باغ و نه بزم شهریاری
بر خشکی ریگ و سختی کوه
باید سخن از نشاط سازی
این بود کز ابتدای حالت
گویند ز نظم دامن افشاند
چون شاه جهان همی کند ساز
با اینهمه تنگی مسافت
کز خواندن آن بحضرت شاه
خواننده اش ار فسرده باشد

از دل به دماغ رفت هوشم
نی دیده که ره به گنج یابم
از سستی عمر وضعف و حالت
وین قصه به شرح باز گویم
آن بردل من چو جان گرامی
در پهلوی من چو سایه بنشست
کای آنکه زدی بر آسمان کوس
چندین دل خلق شاد کردی
تا گوهر قیمتی شود جفت
طاووس جوان نخفته بهتر
شروان چه که شاه شهریاران
سرمایه ده و سخن نواز است
بنشین و طراز خامه کن راست
ای آینه روی آهنین رای
اندیشه فراخ و سینه تنگ است
گردد سخن از شه آمدن لنگ
تا طبع سواری نماید
زین هر دو سخن بهانه سازاست
باشد سخن فسانه دلگیر
رخساره قصه را کند ریش
نه رود و نه می نه می گساری
تا چند سخن رود در اندوه
تا بیت کند به قصه بازی
کس گرد نگشتش از ملالت
تا این غایت نگفته زان ماند
کاین نامه بنام من بپرداز
انجامش رسانم از نظافت
ریزد گهر نسفته بر راه
عاشق شود از نمرده باشد

نظامی این داستان را در چهار هزار بیت و در ظرف
چهار ماه می سراید و هنگام تقدیم آن پیداشاه میگوید:

بینی چومه دوهفته در برج
ناید ز قران هیچ عهدی
به زین سخنی کراست امروز؟
رسمی ابدی کنی بنامش
سر پیش و نظر ز پس نباشیم
اقبال تو باد و دولت شاه
وین سرو مباد ازین چمن دورا

این گنج نهفته را درین درج
دانی که چنین عروس مهدی
میدان سخن مراست امروز
از راه نوازش تمامش
تا حاجتمند کس نباشیم
این گفتم و قصه گشت کوتاه
آن چشم گشاده باد ازین نور

بخت فرخنده فرجام

تردیدى نیست که بیشتر گویندگان و سخن سرایان در برابر نوازش‌ها و بزرگداشت‌های سلطان زبان به مدح و ستایش می‌گشودند و در عرض سپاسگزاری داد سخن میدادند و بسیاری از قصائد مدحیه که در دواویر، کهن به چشم می‌خورد از این دست است.

اما روابط سعدی با پادشاهان زمانه‌اش استثنائی و عجیب و قابل ملاحظه بوده است.

سعدی به سلطان آشکارا و در ابتدای سخن می‌گوید که: سرمدح و ستایش ندارد و تنها بخاطر بازماندن نام پادشاه و نام خویش در تاریخ، سخن را بنام او آغاز کرده است.

اتابك ابوبکر سعدبن زنگی که باکیاست و کاردانی خویش اقلیم فارسی را از دستبرد و هجوم مغول محفوظ داشت مخاطب سعدی در بسیاری از قصائد و مثنویهای اوست.

سعدی که افصح المتکلمین و آموزگار بزرگ بشریت است بزبانی با پادشاه سخن می‌گوید که پیش از او هرگز کسی سخن نگفته است.

اینگونه سخن گفتن قطعاً براساس حسن قبول و اعتقاد و نظر موافق پادشاه بوده است. یعنی مناسبات شاه و شاعر به حدی صمیمانه بود که شاعر بخود اجازه میداده که اینگونه بسراید:

سرمدحت پادشاهان نبود	مرا طبع ازین نوع خواهان نبود
مگر باز گویند صاحب‌دلان	ولسی نظم کردم بنام فلان
در ایام بوبکر بن سعد بود	که سعدی، که گوی بلاغت ربود
که سید به دوران نوشین روان ^۱	سزد گر بدورش بیالم چنان

که در همین سه بیت دنیائی از لطف و مدح و تجلیل را یکجا گرد آورده است، و چند سطر بعد، با هنرمندی به تاریخ خویش یعنی تاریخ سعدی اشاره می‌کند:

بنالند و از گردش آسمان	همه وقت مردم ز جور زمان
ندارد شکایت کس از روزگار	در ایام عدل تو ای شهریار
پس از تو ندانم سرانجام خلق	بعهد تو می‌بینم آرام خلق
که تاریخ سعدی در ایام تست	هم از بخت فرخنده فرجام تست

در کتاب ریحانة الادب داستانی نقل شده است که ذکر آن در اینجا سودمند بنظر می‌رسد و لااقل نشان دهنده این نکته است که تربیت کردن از جانب سلطان و تشویق شاعر و فراهم آوردن موجبات آسایش خیال او همواره و همیشه در تاریخ ادب ایران مطرح و مورد توجه شاهان بوده است.

اینست عین نوشته^۲

سید جلال عضد از شاعران است که در یزد به وزارت آل مظفر اشتغال داشت. دیوان او گویند چهار هزار بیت است.

پدرش سید عضد وزیر سلطان محمد مظفر بود. گویند روزی سلطان محمد مظفر به مکتب درآمد و سید جلال عضد را دید که بکتابت مشغول است. گفت این کودک کیست گفتند پسر عضد است.

محمد مظفر او را تحسین کرد و گفت : چیزی
بنویس تا خطت را تماشا کنم.
سید جلال عضد این قطعه را بر بدیبه نوشت و بدست
سلطان داد:

چار چیز است که در سنگ اگر جمع شود لعل و یاقوت شود سنگ بدان خدائی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد تربیت کردن مهر از فلک مینائی
درمن این هر سه صفت هست ولی میباید تربیت از تو، که خورشید جهان آرائی

گوهر باران

حمله مغول وضع شعر و ادب ایران را دگرگون کرد. عده‌ای از دانشمندان و فضلا و شاعران بدست مغولان کشته شدند. عده‌ای به هندوستان و جمعی به آسیای صغیر رفتند. ادبیات ایران در دربار پادشاهان هند و آل عثمان بسط و انتشار یافت.

دربار پادشاهان ایران البته از شاعران چیره‌دست یکباره تهی نماند ولی رونق شاعر پروری دوران گذشته را از دست داد.

عرفان و تصوف بعد از هجوم مغول گسترش یافت و شاعران بعلل وضع روحی و اوضاع اجتماعی و سیاسی بیشتر به خانقاه‌ها و مراکز دیگر روی آوردند. قصیده‌های حماسی جای خود را به قول و غزل و سماع صوفیانه داد. حتی بعضی سلاطین و امرا خود به خانقاه رفت و آمد میکردند.

لغات ترکی و عربی بیش از پیش وارد زبان فارسی شد و شعر وسیله بیان دردها ورنج‌ها و آلام شاعران گردید. بسیاری از سخن‌سرایان دوره مغول و بعد از مغول اشعارشان محدود به بیان شور و هیجان درونی و احساسات شخصی گردید و سبک خراسانی کم‌کم جای خود را به شیوه عراقی سپرد.

شاعرانی چون خاقانی، انوری - نظامی - سید حسن غزنوی - ابوالفرج رونی - جمال‌الدین عبدالرزاق

و کمال‌الدین اسماعیل فخرالدین ابراهیم عراقی، در این شیوه پیشرو بودند و شیوه عراقی در شعر سعدی و حافظ به اوج لطافت خود رسید.

توجه به مسائل اخلاقی و پند و اندرز و زهد و پرهیز و عرفان رواج یافت و آثار سنائی و عطار و مولوی و ابوسعید ابی‌الخیر نمونه‌های درخشانی از اینگونه اندیشه‌هاست.

گویندگانی چون همام تبریزی - ابن‌یمین - خواجو - اوحدی - امیر خسرو - سلمان ساوجی در غزلها و قطعات و مثنوی‌های خود غالباً بشعراى پیش از خود توجه داشته، سبک و شیوه آنان را پیروی می‌کردند. حافظ که در جوانی از اکرام و محبت‌های شیخ ابواسحق اینجو برخوردار بوده و سخت‌گیری‌های امیر مبارزالدین سرسلسله آل مظفر را تحمل کرده بعدها مورد محبت شاه شجاع پسر امیر مبارزالدین و شاه منصور برادر زاده شاه شجاع قرار گرفته و در پناه حمایت و لطف و عنایت آنان زیباترین و بلندترین قله شعر و ادب پارسی را تصرف نموده است.

روایت میکنند سلطان احمد جلایر که در مغرب ایران از بغداد تا آذربایجان را تحت فرمان خود داشت به اصرار، حافظ را به‌دربار خویش میخواند و حافظ نسیم باد مصلی و آب رکن‌آباد را بهانه کرد و بادلبستگی عمیقی که به زادگاه خود داشت در شیراز ماند.

نمیدهند اجازت مرا به سیر و سفر نسیم باد مصلی و آب رکن‌آباد

هم‌چنین معروف است سلطان محمود والی دکن نیز بکرات از حافظ دعوت کرده بود که بدربار او، به هندوستان برود و خرج سفر او را نیز فرستاد ولی حافظ موفق

نشد دعوت او را بپذیرد.

بعد از حافظ ایران شاعر بزرگی که قابل مقایسه با شاعرانی چون فردوسی - نظامی - مولوی - سعدی باشد بخود ندید. بیشتر گویندگان درجه دوم و سوم اشعار متوسط عاشقانه و عارفانه سرودند.

تنها چند شاعر انگشت شمار مانند جامی - صائب تبریزی - کلیم کاشانی - هاتف اصفهانی - معتمدالدوله نشاط - فروغی بسطامی موفق به خلق آثار قابل توجهی گردیدند که از این میان صائب تبریزی بیش از دیگران توفیق یافته است.

در همین فاصله چند تن از شاعران ایرانی در دربار پادشاهان هندوستان بمقام امیرالشعرائی رسیدند و شعر پارسی را در شبه قاره هند رواج دادند.

+

در کتاب « شعرالعجم »^۱ در مورد تأثیر ذوق و مشرب سلطنت در علوم و فنون فصلی نقل شده است که ذکر خلاصه‌ای از آن ما را در توجیه این بحث در پایان این مقال یاری خواهد داد.

« شعر و شاعری در ایران از برکت حکومت پیدا شده است. مردم عموماً خاصه امرا و سلاطین می‌پنداشتند که شعر برای جاودانی ساختن نام آنان از وسایل واسبابی است که در درجه اول واقع شده است.

از آن چندان نعیم جاودانی که ماند از آل ساسان و آل سامان
 تنای رودکی مانده ست برجای نوای باربد مانده است و داستان

و یا این قطعه :

بسا کاخا که محمودش بنا کرد که از رفعت همی با مه مرا کرد
نبینی زانهمه يك خشت برپای مدیح عنصری مانده ست بر جای

بهر حال این امر باعث شده است که پادشاهان از شعرا قدردانی کنند و تراوشهای طبع آنان را ترویج نمایند.

در دربار ملوک و سلاطین بزرگ منصب ملك - الشعرائی برقرار و مبالغ هنگفتی در سال صرف این منصب و مقام میشد.

بعلاوه شعرای زیادی همیشه در دربار بودند که در ایام رسمی و اعیاد و جشنها قصیده می گفتند و به عطایای شاهانه مفتخر می گردیدند.

سلاطین معظم و شاهنشاهان مقتدر شعرا را کنار خود بر تخت جای می دادند ، سنجر که از سلاطین نامی سلجوقیان است از انوری درخانه اش ملاقات می کرد. همه میدانند پایه مکنت و ثروت عنصری از برکت سلطان محمود بدرجهای رسید که چهار صد غلام زرین کمر در رکابش حرکت می کردند و هر وقت بسفیری میرفت چهارصد شتر اسباب و لوازم سفر او را حمل میکردند!

وقتی که سلطان مسعود از خراسان وارد غزنین گردید شعرا هر کدام در تبریک و تهنیت او قصیده ای گفتند به هر شاعری بیست هزار درم و به عنصری وزینتی هر کدام پنجاه هزار درم انعام دارد.^۱

غضائری رازی از دربار سلطان محمود به پاداش هر قصیده هزار اشرفی مقرر شد که برای او به وطنش می فرستادند.

مولانا جلال‌الدین در مدح سلطان محمد تغلق
قصیده‌ای گفت که وقتی مطلع آن را باین شرح خواند:

الهی تا جهان باشد نگهدار این جهانیان را محمد شاه تغلق، ابن تغلق، ابن سلطان را

سلطان گفت: همین کافی است، بقیه را نخوان
که من از دادن صلّه آن عاجزم این بگفت و اشرفی
خواست و از قدم تاسر مولانا را اشرفی گرفتند. این اشرفیها
که محاذی سر رسید، مولانا بلند شد و این شیرینکاری مورد
پسند سلطان واقع گردید. امر کرد دوباره اشرفی آوردند
و اشرفی‌ها را روی هم توده کرد تا به اندازه قامت يك
آدمی رسید.^۱

امیدی رازی از دربار امیر نجم برای هر قصیده
معادل سی تومان انعام می‌یافت.^۲
خاقانی ملك الشعرای شروانشاه برای هر قصیده هزار
اشرفی از دربار انعام می‌گرفت.

امیر خسرو دهلوی وقتی «نه سپهر» را سرود
قطب‌الدین بن علاء‌الدین خلجی امر کرد به وزن يك پیل
به او روپیه دادند.

«داراشکوه» به «دانش مشهدی» برای این بیت
پنجاه هزار تومان انعام داد:

تاك را سیراب کن ای ابرنیشان زینهار قطره‌تأمی میتواندش چرا گوهرشود؟

شاه عباس ماضی در مقابل يك بیت دستور داد
«شانی تکلو» را با نقره وزن کردند و به او صلّه دادند و
آن بیت چنین است:

۱ - تذکره جمال‌الدین دهلوی

۲ - در خزانه عامری تومان معادل هشتصد تومان نوشته شده

اگر دشمن کشد ساغر و گردوست به طاق ابروی مردانه اوست !

صائب تبریزی این شعر را از اصفهان برای نواب
جعفرخان وزیر عالمگیر فرستاد و پنجهزار اشرفی جایزه
گرفت :

دوردستان را باحسان یاد کردن همت است ورنه هر نخلی به پای خود ثمر می افکند

جای تردید نیست که این بخششها و تشویقها در ترقی
و بسط و توسعه شعر و ادب پارسی يك عامل قوی و بلکه
بمنزله آب حیات بوده است . چرا که این بذل و بخشش ها
نبود ، در اقلیم سخن از کجا خیام ، انوری ، نظامی ،
ناصر خسرو ، فیضی یا فردوسی پیدا میشدند ؟
سامانیان با دست دقیقی بنیان شاهنامه را گذاشتند ،
وسلطان محمود بوسیله فردوسی شاهنامه را با تمام رسانید
بهرامشاه و شروانشاه اختسان و سلطان غیاث الدین
قسنقری بخط خود به نظامی مینوشتند و از او میخواستند
که مخزن الاسرار و هفت پیکر و لیلی و مجنون را بنظم
در آورد.

فرهنگ در ایران امروز

در صفحات گذشته در باره تاثیر پادشاهان ایران در ادب و فرهنگ این سرزمین مطالبی نوشته شد و نمونه - هائی از ادب پروری پادشاهان در طی قرون گذشته در این مختصر فراهم آمد و از نظر خواننده ارجمند گذشت.

اکنون، چگونه میتوان از فرهنگ پروری و دانش گستری و ادب دوستی دودمان پهلوی بویژه در دوران شاهنشاهی آریامهر بزرگ - که میتوان گفت بیش از تمام تاریخ چند هزار ساله ایران فعالیت فرهنگی و ادبی صورت گرفته است - در این کتاب یا در چندین کتاب سخنی بمیان آورد؟

میتوان گفت حتی فهرست کوششهایی که در کار ترویج دانش و توسعه فرهنگ و هنر در پنجاه سال اخیر صورت گرفته از دهها کتاب تجاوز خواهد کرد.

در روزگار ما، به اقتضای زمان و موقعیت خاص ایران در عرصه بین المللی تغییرات کلی در روابط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی همه طبقات بعمل آمد و دوران شاعر پروری بشکل گذشته و مدیحه سرائی و خوش آمد گوئی سرآمده است.

امروز بجای صله و انعام و خلعت، شاعران، نویسندگان، دانش پژوهان، محققین و خلاصه همه کسانی که با تألیف و تصنیف اثری در رشته های مختلف علمی و ادبی و اجتماعی و تربیتی قدمی در راه توسعه فرهنگ

برداشته باشند از جوائز بزرگ سلطنتی بهره‌مند میگردند. در حقیقت میتوان گفت شاعر پروری جای خود را به ادب پروری و دانش گستری داده و هر کس در راه ترویج علم و هنر بیشتر به مملکت و ادب و فرهنگ آن خدمت کند نزد شاه گرامی‌تر است.

سالم‌است که شاهنشاه آریامهر همه نیروهای انسانی و همه امکانات مملکتی را برای پیشرفت دانش و فرهنگ و رسانیدن ایران به اوج ترقی و تعالی بسیج فرموده و داهیانه رهبری همه جانبه این امر خطیر را بعهده دارند. عظمت کار شاهنشاه ایران در این است که تنها به اختصاص جوائز سلطنتی برای خدمتگزاران به فرهنگ و ادب کشور اکتفا فرموده بلکه در سطح جهانی به کسانی که در کشورهای دیگر در راه نجات مردم جهان از جهل و نادانی کوشش کرده باشند جوائز بزرگ اعطای فرمایند. شاهنشاه ایران، امروز، پرچم رهایی بشریت از چنگال بیسوادی و نادانی را برافراشته و بدوش گرفته‌اند. اعزاز بهترین شاگردان کشور برای مطالعه بممالک خارج، به خدمت گماردن معروفترین استادان جهان در دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها در سراسر مملکت، ایجاد سپاه دانش که در نوع خود انقلابی‌ترین و اساسی‌ترین خدمت به جهان بشریت تلقی شده است، برگزاری بزرگترین کنفرانسها و کنگره‌های جهانی تعلیم و تربیت در ایران، ایجاد بنیادهای فرهنگی، در حمایت گرفتن شاگردان و دانشجویان ممتاز، اعطای مقرری ماهیانه برای همه دانش آموزان و دانشجویان که ضمن تحصیل از خود استعداد و لیاقت و شایستگی نشان میدهند، همه‌جایزه و تشویق و ترغیب برای پیشرفت مملکت است.

سلسله پهلوی بنیانگزار علوم و دانش جدید در

سرزمین ایران است. میتوان این دوره درخشان را دوره رنسانس فرهنگی و ادبی این ملت کهنسال دانست با افزودن این نکته، که نه تنها ملت ما در جمیع رشته‌های ادبی و فرهنگی و آموزش و پرورش گذشته خود تجدید حیات کرده و زندگانی نووتازه‌ای یافته است بلکه اساس و پایه همه رشته‌های مختلف دانش و فرهنگ امروز جهان، در این دوره با شکوه بنیانگزاری شده و مورد بهره‌برداری مردم قرار گرفته است.

بدون تردید، تاریخ در آینده قضاوت خواهد کرد که در دوران پادشاهی شاهنشاه آریامهریک رستاخیز عظیم در همه سطوح اجتماعی بخصوص در کار فرهنگ و تعلیم و تربیت و دانش صورت پذیرفته است.

گسیل سپاهیان دانش بروستاهائی که قرن‌ها بکلی فراموش شده بودند و بردن مشعل دانش به سرزمینهای که صدها سال در ظلمات جهل بسر می‌بردند شگفت کاری است که هنوز عظمت آن احساس نشده است.

هرگز ملتی را سراغ نداریم و ندیده و نشنیده‌ایم که ظرف چند ماه، به بزرگترین جنبش فرهنگی و معنوی دست زده و برای ساختن دوهزار و پانصد مدرسه در روستاهای کشور خود بپا خاسته باشد... و ملت ایران با الهام از نیات شاهنشاه خردمند خود به این کار توفیق یافته است.

یک بررسی اجمالی در پنجاه سال سلطنت خاندان پهلوی و یک مقایسه کوتاه با دوران قبل از این پنجاه سال نشان میدهد که پیشرفت و ترقی تعلیم و تربیت در ایران بصورت جهش‌هایی بزرگ انجام یافته است.

در سال ۱۳۰۰ ایران یک دانشگاه، حتی یک مدرسه عالی، نداشت. در سراسر مملکت ۴۵ دبستان و ۱۱ دبیرستان

با ۲۶۴۲۵ شاگرد به تحصیل مشغول بوده‌اند. اما امروز، تنها ظرف پنجاه سال ۸ دانشگاه و ۷۵ مدرسه عالی در شهرهای ایران تأسیس شده و عده دانشجویان به ۷۴۷۰۸ نفر و دانش آموزان به ۳۸۱۳۷۰۹ رسیده است.

پنجاه سال پیش از مدارس حرفه‌ای اصلاً نام و نشانی نبود. و امروز ۶۴۴۵ نفر در ۲۲ مدرسه حرفه‌ای به آموختن صنعت و حرف مختلف مشغول میباشند.

قبل از سال ۱۳۰۰ بجز عده بسیار معدودی از اشراف و سرمایه‌داران که امکان مسافرت با اروپا برایشان فراهم بود حتی يك دانشجو یا يك شاگرد از طرف هیچ مؤسسه‌ای برای آموختن روشهای جدید تعلیم و تربیت و علوم و فنون امروزه از کشور خارج نشده بود، اما اینک سالی نیست که هزاران نفر برای کسب معلومات تازه و آشنائی با علوم جدید و اخذ تخصص‌های تازه به دانشگاه‌های بزرگ جهان رهسپار نشوند.

آمار نشان میدهد که طی پنجاه سال گذشته در حدود یکصد هزار دانشجو به کشورهای اروپائی و امریکائی رفته و به تحصیلات عالی پرداخته‌اند.

مهمتر از همه، تربیت و استخدام استاد و استادیار و دانشیار و دبیر و معلم و آموزگار برای تدریس به این همه جویندگان دانش بوده است که هم‌اکنون ۲۷۱۵۳ دبیر در مدارس کشور به تدریس مشغول میباشد.

در دوران سلطنت سلسله پهلوی به اندازه‌ای به امر آموزش اهمیت داده شده که نظارت در پیشرفت برنامه‌های آموزشی را شاهنشاه شخصاً قبول فرموده‌اند و کنفرانس‌های ارزبایی انقلاب آموزشی کشور که همه ساله بامر مبارك معظم‌له و در پیشگاه شاهنشاه تشکیل میشود امور آموزشی

کشور را دقیقاً و عمیقاً بررسی و مسئولان را راهنمایی و ارشاد می‌فرمایند.

شاهنشاه بدفعات در بیانات خود خطاب به مسئولان مملکتی فرموده‌اند:

«پس از کوششهای معطوف به حفظ نظم و پاسداری حدود و ثغور کشور، آموزش و پرورش نسبت به هر فعالیت دیگر تقدم دارد.»

و بهمین دلیل است که شاهنشاه منشور انقلاب آموزشی را همراه با سایر لوایح انقلابی خود برای سعادت ملت ایران تصویب فرمودند و اینک همه مسئولان دانشگاهی براساس آن منشور به پیاده کردن اصول انقلاب آموزشی پرداخته‌اند.

در اصل مهمی از منشور انقلاب آموزشی کشور تصریح شده است که:

«طرح‌رنزی آموزشی باید باتوجه به آخرین‌روش‌های آموزشی و فنی و پیشرفت‌های علمی جهان و با دیدی وسیع و انقلابی صورت گیرد.»

همین جمله نشان‌دهنده آنست که آرمانهای مقدس شاهنشاه برای اعتلا و عظمت و پیشرفت ایران و همگامی با بزرگترین ملل پیشرفته جهان تا چه پایه گرامی و ارزنده است.

باز برای اینکه بوسعت نظر و اطلاعات و احاطه شاهنشاه و دورنمایی که از یک تمدن بزرگ برای ملت ایران همواره در پیش چشم دارند بیشتر آگاه شویم به قسمتی از پیامی که به دومین اجلاس شورای مرکزی آموزش کشور (۴ تا ۹ مرداد ماه ۱۳۴۹) فرستاده‌اند اشاره می‌کنیم و می‌بینیم که اینگونه باریک‌اندیشی و بصیرت و وقوف کامل به همه مسائلی که در یک دوره

از زمان برکشوری می‌گذرد کاری خارق‌العاده و شگرف است.

شاهنشاه می‌فرمایند :

«انقلاب آموزشی را نمیتوان تنها به امور دانشگاهی و یا حتی به مسائل آموزش در سطوح دیگر محدود ساخت. بلکه از آنجا که رشد مداوم شخصیت و حیثیت انسانی هدف اصلی این انقلاب است خواه ناخواه هر آنچه مربوط به اعتدالی معنوی یا مادی و سلامت روح و تن افراد میشود در حیطه کار این انقلاب قرار میگیرد. بنابراین بهمان اندازه حل مسائلی که صرفاً مربوط به آموزش و پرورش است از وظایف این شورا است حل مسائل دیگری از قبیل محیط خنوادگی و عقده های روانی و اجتماعی و اثرات تمدن سمعی و بصری و ارتباطات جمعی و تولید و اشتغال و بهداشت و تغذیه و محیط سالم رشد برای کودکان و مسائل ناشی از برخورد نظام تکنولوژی و صنعت با اجتماعات کهن و سنتی و توجه خاص به آموزش و فرهنگ و تقویت ایمان به ارزشهای اصیل ملی و فرهنگی و مسائل دیگری که بنحوی از آنها به رشد همه جانبه انسان منجر میشود میباید به عنوان عواملی مؤثر در برنامه ریزی آموزشی کشور منظور گردد.

تنها با چنین دید جامعی است که انقلاب ایران میتواند در حل مسائل مربوط به آموزش و پرورش به معنای وسیع و انسانی آن توفیق یابد، بعلاوه راههای پیموده نشده و مشکلات ناشی از رشد سریع و بی سابقه اجتماعی ما از یک سو و هدفهای بلند جامعه کنونی ما از سوی دیگر، بیش از هر وقت ایجاب میکند که برنامه ریزی فرهنگی و آموزش ما با برداشتی کاملاً جدید انجام

گیرد.»

مطالعه دقیق این پیام نشان میدهد که چه اندیشه‌ای بزرگ و چه رهبری توانا، تعالی و پیشرفت ملت ایران را با همت عالی خود تضمین و رهبری می‌فرماید و نقش شاهنشاه ایران بر ادب و فرهنگ این سرزمین تا چه اندازه بزرگ میباشد.

همانطور که اشاره شد برنامه اشاعه فرهنگ بحدی متنوع و گوناگون است و زمینه‌های هنرپروری و دانش-گستری به اندازه‌ای پهناور است که جز با اشاره‌ای کوتاه سخن گفتن در باره آنها، در این جا، مقدور نیست. اینست که ناگزیر، تنها برای بدست دادن رشته‌های مختلف کارهای فرهنگی اشارتی میشود و می‌گذریم:

برای کشف و نگهداری میراث فرهنگی کاوش-های باستانی بوسیله هیأت‌های مختلف و مشترک ایران و کشورهای امریکا، انگلیس، آلمان، کانادا، ایتالیا، بلژیک، فرانسه در نقاط کشور بکار مشغول‌اند.

کلیه کتابهای قدیمی و متون ادب فارسی و نسخ خطی طی برنامه خاصی گردآوری میشود. هیأت‌هایی برای پژوهش در فرهنگ عامه به اقصی نقاط کشور مسافرت کرده و فولکلور ایرانی را ثبت میکنند.

صنایع و هنرهای دستی که در قرون گذشته متأسفانه دچار زوال و انقراض شده بود بار دیگر تجدید حیات کرده و امروز بار دیگر صنایع و هنرهای دستی ایرانیان چشم جهانیان را خیره کرده است.

انجمنی برای حفظ آثار ملی تشکیل گردیده که علاوه بر انتشار کتاب‌ها و حفظ و نگاهداری ابنیه و آثار تاریخی اقدامات سودمند و مؤثری برای بزرگداشت

و تجلیل از خدمتگزاران برجسته ادب و فرهنگ ایران در قرون گذشته و نصب مجسمه و نشر آثار آنان انجام داده و کنگره های جهانی برای بزرگداشت شاعران و نویسندگان معروف ترتیب داده است.

بنیاد فرهنگ ایران کلیه آثاری که در باره فرهنگ ایران وجود دارد گردآوری و ترجمه و منتشر مینماید. انجمن ها و سازمان های دیگر نشر و ترجمه آثار ایرانی به زبانهای خارجی و آثار مهم ادبی دیگران را بزبان فارسی بعهدہ دارند.

به فرمان شاه هیأتی مأمور تهیه کتابهای مناسب برای کودکان، نوجوانان، جوانان شده اند و در هر رشته ده ها کتاب سودمند منتشر گردیده است.

بسیاری از رشته های ادبی و هنری که قرنهای دچار رکود و خمود گردیده بود در پنجاه سال اخیر از نو بنیان گذاشته شد.

ایجاد مدرسه های عالی موسیقی، دانشکده های تاتر برگزاری جشنواره های فرهنگی و هنری، تأسیس موزه ها و کتابخانه ها و خانه های فرهنگ و ده ها فعالیت قابل ملاحظه دیگر نموداری از کوششی است که به فرمان شاهنشاه آریامهر برای توسعه ادب و فرهنگ ایران انجام پذیرفته است.

تأثیر شاهنشاه آریامهر بر ادب و فرهنگ این دوره از تاریخ ایران و نقش معظم له بر ایجاد و خلق و سازندگی و تحرك در همه سطوح دانش و فرهنگ تأثیری استثنائی و فوق العاده است. چنین رهبری داهیهانه و خردمندانه در راه بالا بردن سطح معنویات يك کشور هرگز نظیر نداشته است.

مآخذ

در تنظیم این کتاب از مآخذ زیر استفاده شده است

- گاتها - استاد پورداود
تاریخ ایران باستان
فرهنگ دهخدا
تاریخ ادبیات ایران - تألیف دکتر شفق
المحاسن والاضداد - جاحظ
نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان
تاریخ مسعودی
سبک شناسی بهار
چهار مقاله نظامی عروضی
دیوان فرخی
دیوان منوچهری
دیوان خاقانی
کلیات خمسه نظامی
کلیات سعدی
دیوان حافظ
راحة الصدور - ابوبکر محمد راوندی
سیاستنامه - خواجه نظام الملك
کلیله ودمنه - ابن مقفع
جامع التواریخ - خواجه رشیدالدین فضل الله
تاریخ برگزیدگان - امیر مسعود سپهرم



نقش پادشاهان ایران در ادبیات پارسی

شعر العجم - شبلی نعمانی
دیوان انوری
تاریخ جهانگشا
ریحانة الادب
تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر حسین فریبور
مجمع الفصحا
تذکره جمال الدین دهلوی



این کتاب بشماره ۴۷۶ در تاریخ ۲۹ ر ۱۳۵۰
در دفتر مخصوص کتابخانه ملی به ثبت رسیده است

